

فروریزی نیروهای حکومتی در پی بن بست سیاسی رژیم

به خود جرات می دهند، شعار هایی مانند مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر اصل ولایت فقیه، مرگ بر خامنه ای و امثال آن را سر دهند و رژیم جمهوری اسلامی و سران آن را به مهلکه انداخته اند، نمی خواهند تحمل کنند. این ها همه، "محارب"، "مفسد فی الارض" اند که باید مطابق معیارهای حکومت اسلامی مجازات شوند. بنابراین، بسیار بدیهی ست که بلافاصله پس از قیام مردم تهران، تمام سران درجه اول نظام، از مقام های امنیتی و نظامی گرفته تا دستگاه قضایی و امامان جمعه، یک صدا بر سرکوب بیشتر مردم تاکید نموده و علنا از ضرورت کشتار وسیع تر و بیرحمانه تر مردم سخن گفتند. حرف همه آن ها، به رغم کلمات متفاوتی که بکار برده شد، در مضمون یک چیز بود: خون ریزی و باز هم خون ریزی بیشتر! آنان گفتند و تاکید کردند که برای نجات حکومت، باید با شدت و بیرحمی بیشتری کشت، باید مردم را لت و پار کرد و تکلیف همه این جوانان و مردم معترضی که به خیابان آمده اند را، یکسر ساخت! افزون بر سران دستگاه های حکومتی و امامان جمعه، برخی از گرایشات و باند های درون یا بیرون از حکومت وابسته به جناح "اصولگرا" نیز که خود همواره در زمره وفادارترین نیروهای حکومتی بوده اند و در ترورها، آدم کشی ها و قتل و کشتار مخالفین رژیم جمهوری اسلامی نیز، نقش به سزایی داشته اند، این ها نیز راه نجات جمهوری اسلامی را سرکوب های خونین تر، کشتارهای بزرگ تر و وسیع تری را توصیه می کنند. این گرایش بر این باور است که جمهوری اسلامی، برای آن که یکبار برای همیشه، تکلیف این جنبش را یکسر سازد، باید یک قتل عام و حمام خون مشابه دهه شصت بر پا کند و از کشتار چند ده هزار نفر و یا حتی چند صد هزار نفر، نهراسد. بر پایه همین تحلیل بود که حکومت اسلامی، تظاهرات باسمة ای نهم دی ماه را راه انداخت، تا از آن برای سرکوب و قلع و قمع مردم و مخالفین خود استفاده نماید. اینکه جمهوری اسلامی می خواهد و یا خواهد که حتا به قیمت کشتار چند ده هزار نفر انسان و قتل عام مردم، خود را از مهلکه نجات دهد، یک چیز است، اما اینکه در شرایط کنونی از چنین امکان و موقعیتی برخوردار باشد، چیز دیگر! تمامی شواهد موجود و از جمله درگیری ها و اختلافات درون حکومتی، حاکی از آن است که عل رغم تهدیدهای علنی برای ارتکاب جنایات بزرگ تر، اما این "راه نجات" با مقاومت ها و مخالفت هایی نیز از درون حتا جناح مسلط حکومتی روبرو شده و چنین سیاستی را نیز عملا به بن بست گشاده است.

در این مورد می توان به موضع گیری روزنامه اصول گرای جمهوری اسلامی که مدیر مسئول آن نیز از طرف شخص خامنه ای منصوب می شود، اشاره نمود. این روزنامه در سر مقاله خود تحت عنوان "راه باز است" ضمن اشاره به

روند روبه تزیاید اختلاف و تفرقه در میان اصول گرایان، تحریکات و تهدیدات گروه های معینی از اصول گرایان را، یک خطر جدی برای نظام می داند. این روزنامه، ادبیات جاری بر برخی زبان ها، قلم ها و بلندگوها را "ادبیات خون" می خواند و تحریک از نمازهای جمعه، صدور فتوای قتل و تکفیر و امثال آن را به باد انتقاد می گیرد. روزنامه جمهوری اسلامی، "جریان صاحب اقتدار" را که "فقط بر طبل جنگ می کوبد و هر اقدامی برای آشتی را محکوم و طرد می کند"، شدیداً مورد حمله قرار داده و در مورد آن می نویسد "از ابتکارات این جریان این است که همه را به جان همدیگر انداخته و حملات را متوجه اساس نظام ساخته و خود را دور از تیررس شعارها و حملات نگاه داشته و همواره منتظر فرصت است تا از این آب گل آلود، ماهی مقصود را بگیرد!" روزنامه جمهوری اسلامی، این "جریان افراطی" را یک "خطر" جدی می نامد و اگر چه حرف های دیگر خویش را در مورد این جریان به بعد موکول می کند، اما از آن به عنوان یک خطر جدی و اصلی یاد می کند. با این همه، روزنامه جمهوری اسلامی هم زمان با این تحلیل، هشدار می دهد "این سیلی که راه افتاده است، اگر متوقف نشود، همه چیز را با خود می برد و گزینشی عمل نمی کند.

باهر، نایب رئیس مجلس یکی از سران اصول گرایان نیز در سخنان خود در جلسه جامعه مهندسين، از اختلافات شدید در بین "دوستان انقلاب" پرده برداشت. باهر پیرامون رویدادهای پس از انتخابات گفت: "عه ای می گویند عاشورا از خفیات الهی بود و این فرصتی برای نظام است که محاصره را تنگ کند و کسانی که به هیچ مقدساتی معتقد نیستند را سرکوب نماید. ولی در مقابل عده ای دیگر معتقدند، حال که مردم برای مقابله با این جریان وارد صحنه شده اند، روز انتقام است و باید ببینیم چطور می توانیم با هر کس که زمانی مشکل داشته ایم، تسویه حساب کنیم و معتقد باید جلوی این افراطی گری ها گرفته شود!" باهر، با گفتن اینکه "ما این تحلیل که آقای هاشمی باید محاکمه شود را قبول نداریم" حدود اختلافات موجود میان اصول گرایان را نیز روشن تر می سازد. او همچنین می گوید "تکلیف سران فتنه روشن است، اما اینکه فکر کنیم باید امروز هزار نفر خائن را پیدا کنیم و بعد محاکمه کنیم و در یک میدان جمع کنیم (و آن ها را به رگبار ببندیم) به نظر می رسد راه حل درستی برای مشکل کنونی کشور نباشد!" خلاصه آن که این جناب اصول گرای مجلس نیز با افراط گرایی، که از آن، نتیجه ای حاصل نمی شود و حتا نتایج معکوسی ببار می آورد، مخالف است!

نمونه دیگر موضع گیری لاریجانی رئیس مجلس و عنصر سرشناس دیگر اصول گرایان است که در جریان رویدادهای اخیر، تحریکات قابل توجهی از خود نشان داده و در نقش آرام کننده اوضاع وارد میدان شده است. همه گان شاهد بودند که پس از صدور بیانیه شماره ۱۷ موسوی و به دنبال آن نامه سرگشاده رضائی به خامنه ای پیرامون این بیانیه، رضائی با چه شدت و حدتی از طرف برخی از گرایش های درون

اصول گرایان مورد حمله قرار گرفت. رضائی در نامه خود، خواستار آن شده بود که خامنه ای با توجه به بیانیه موسوی، برای وحدت و همدلی پیامی بدهد. گرچه خامنه ای به این نامه اعتنائی نکرد، اما لاریجانی جلوی "افراط گرایان" و حملات آنان به رضائی را گرفت و آن را مهار کرد. لاریجانی در این مجادله، به دفاع قاطع از رضائی برخاست، در برابر اصول گرایان "افراطی" ایستاد و دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام را از زیر ضربات آنان بیرون کشید. لاریجانی در ادامه همین سیاست است که سخنان خامنه ای پیرامون پرهیز از افراط گرایی و "اقدام بی رویه" را، در شرایط حساس کنونی، بهترین "راهنمای عمل" می داند.

بدین ترتیب، حاصل صف بندی ها و توازن قوا در درون جناح مسلط حکومتی بر سر کوب و خون ریزی بیشتر، و تردید در زمینه موثر واقع شدن آن از یک سو، و نیز توازن قوا موجود میان طبقه حاکم با مردمی که به خیابان آمده اند و ترسی از سرکوب های رژیم به دل راه نمی دهند و سر آشتی با رژیم ندارند، از سوی دیگر، برآیندش این می شود که افراط گرایی و گرایش افراطی درون حکومت، موجودیتش را بی معنی و خود را ایزوله احساس می کند. چنین است که این نیروها، علی رغم عشق و علاقه مفرضی که برای خدمت به اسلام و برای نابودی دشمنان اسلام و برای خدمت به رژیم حاکم دارند، به عزلت و گوشه گیری روی می آورند و بخشا از رژیم کنده می شوند. سوی استعفا و کناره گیری کارکنان و مسئولین سفارت ها و کنسول گری های جمهوری اسلامی در خارج از کشور، از نمونه استعفا و کناره گیری کنسول جمهوری اسلامی در نروژ، که در هر حال فرو ریزی نیروهای رژیم را نشان می دهد، اما بحث مجزائی را می طلبد، یکی از نمونه های برجسته ای که مبین ایزوله شدن نیروهای افراطی "و بخشا ریزش نیروهای تشکیلاتی رژیم است، استعفا روح الله حسینیان نمایندگی مجلس است. روح الله حسینیان یکی از یاران نزدیک و همدستان سعید امامی ست که در سازماندهی و اجرای قتل های سیاسی موسوم به قتل های زنجیره ای در یک دهه پیش؛ نقش بسیار مهمی داشت. جمهوری اسلامی البته برای نجات کارگردانان و چهره های اصلی ماجرای قتل های سیاسی مجبور شد یکی از مهره های دست دوم خود را که همان سعید امامی و دوست نزدیک حسینیان باشد قربانی کند. چیزی که امروز هم البته در ابعاد دیگری و به نحو دیگری دارد در مورد سعید مرتضوی اتفاق می افتد. همین آقای حسینیان که در آن زمان از نزدیکان و همفکران فلاحیان بود، به صراحت از سعید امامی دفاع می کرد، برایش مراسم هفت می گرفت و او را "شهید مظلوم" خواند. قرص از این اشاره این بود که گفته شود عصری باین سابقه، که همواره یکی از طرفداران پر و پاقرص تشدید سرکوب و کشتار مردم و مخالفان رژیم بوده است، اکنون کارش به جایی رسیده است که صریحاً از "پاس" و "سرخوردگی" سخن می گوید و راه دیگری خبر استعفا و عزلت و گوشه گیری در برابر خود نمی بیند.

این موضوع که حسینیان استعفا خود را پس

ورود نظامیان چهار ستاره به قوه قضائیه، حلقه دیگری از زنجیره سرکوب رژیم

ذوالقدر از جمله فرماندهان رده بالای سپاه پاسداران بوده که در کارنامه نظامی خود، سمت های معاون و قائم مقام سپاه پاسداران، فرمانده قرارگاه جنگ های نامنظم سپاه در دوران جنگ ارتجاعی هشت ساله ایران و عراق و پس از آن نیز، هشت سال، رئیس ستاد مشترک و هشت سال هم جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران را با خود پدک می کشد.

در جریان قیام دانشجویی تیر ماه ۷۸ نیز، از جمله جنایتکارانی بود که با همدستی دیگر فرماندهان سپاه پاسداران، از قبیل نظری، نجات و نقدی نقش موثری در سرکوب و کشتار دانشجویان ایفا کرده است.

به راستی چه شرایط ویژه ای برای جمهوری اسلامی پیش آمده است، که دست اندرکاران نظام را اینگونه سراسیمه کرده است؟

جمهوری اسلامی که در طی سه دهه، کوشش می کرده تا به جامعه و توده های مردم بقبولاند که سیستم قضائی و دستگاه عریض و طویل بی دادگاه هایش، مستقل از نظامیان و قوه قهریه می باشد، اکنون در چه گردابی فرو رفته است که یکی از فرماندهان سرکوبگر سپاه را، با چنین پیشینه نظامی و سرکوبگری، در لباس مشاور رئیس قوه قضائیه به نمایش توده های خشمگین بگذارد؟

آیا بحران فروپاشی نظام، برای هیئت حاکمه ایران، آنچنان جدی شده است که مسئولان نظام را به آخرین خط سرکوب رسانده است؟ یا با تعمیق بیشتر جنبش انقلابی مردم ایران، باز هم حلقه های دیگری از سرکوب و ارباب، به این زنجیره کشتار و آدم کشی رژیم اضافه خواهد شد؟

از مجموعه وضعیت بحرانی حاکم بر جمهوری اسلامی اینگونه به نظر می رسد که مسئولان رژیم، با همه توان خود در صدد تکمیل نهائی زنجیره های وحشیگری خود در مقابله با بحران انقلابی بوجود آمده در جامعه اند. این وضعیت در کلیت نظام و نهاد های مختلف آن، در عرصه های گوناگون خود را به نمایش گذاشته است.

خیزش انقلابی توده های تحت ستم ایران، که از فردای انتخابات کذائی ۲۲ خرداد، شکل میلیونی به خود گرفت، در روز عاشورا وارد مرحله ی نوینی از مبارزه علیه رژیم گردید. حرکت اعتراضی مردم در روز ششم دیماه، در قسمت هایی از شهر تهران، عملاً به سنگربندی خیابانی و نبردی رو در رو علیه نیروهای سرکوبگر رژیم مبدل گشت.

این اقدام انقلابی جوانان و توده های خشمگین مردم، هراس سران جمهوری اسلامی را دو چندان کرده است. ترس از فروپاشی نظام، تمام ارگان های تصمیم گیرنده رژیم را بر آن داشته تا بیش از هر زمان دیگری بر طبل کشتار و سرکوبگری خود بکوبند.

واژه هایی همچون محارب، مفسد، اغتشاشگر، و جملاتی نظیر "یکشید همه معترضین را، صدای کسی در نمی آید"، این روزها در رسانه های

دولتی، نهاد های حکومتی، خطبه های نماز جمعه و صدا و سیمای رژیم، همانند نقل و نبات به گوش می رسد.

مصاحبه های پی در پی حیدر مصلحی وزیر اطلاعات، محسن اژه ای دادستان کل، عباس جعفری دولت آبادی دادستان تهران و صادق لاریجانی قاضی القضاات جمهوری اسلامی با رسانه های داخلی و محارب خواندن دستگیرشدگان روز یکشنبه خونین راه، فصل جدیدی از تشدید سیاست سرکوب در جامعه را بر ملا کرده است.

تازه، پس از اینهمه تبلیغات و حنجره پاره کردن های مسئولان رژیم، مبنی بر محارب خواندن دستگیر شدگان روز عاشورا، نوبت به خود خامنه ای رسید تا به لحاظ شرعی، دست آدم کشان جمهوری اسلامی را در سرکوب، شکنجه، تجاوز و کشتار مردم، بیش از این بازتر بگذارد.

خامنه ای در جمع تعدادی از مردم قم که به دیدارش رفته بودند، با استناد به تظاهرات حکومتی که سه روز بعد از عاشورا برگزار شد، خطاب به نهادهای سرکوبگر رژیم و منصوبین خود گفت: مسئولان قوای سه گانه دیدند که ملت چه می خواهد، بنابر این باید وظایف خود را در مقابل **مفسدان و اغتشاشگران** به خوبی انجام دهند.

ظاهراً اوضاع برای خامنه ای و سرکوبگران جمهوری اسلامی، دشوارتر از آن است که خود می پندارند. نگرانی از بحران فروپاشی و گسترش اعتراضات خیابانی مردم تا بدان حد است که جنایتکاران جمهوری اسلامی، اینهمه کشتار و سرکوب تا کنونی را کافی نمی دانند. لذا، به حضور علنی فرماندهان نظامی در قوه قضائیه روی آورده اند.

ورود فرماندهان ارشد سپاه و نیروهای امنیتی به درون قوه قضائیه مسلماً نه پرده آخر، که یکی از خطرناک ترین حلقه های زنجیره تشدید سرکوب و کشتار در جامعه است.

حضور قهرمانانه جوانان و توده های میلیونی مردم در اعتراضات وسیع خیابانی و ناکامی جمهوری اسلامی در مرعوب ساختن توده ها، رژیم را بر آن داشته تا تمام پرده های ظاهر فریبی را کنار بزند و این بار، چهره پلیسی - امنیتی خود را در تمام نهادها و ارگان های سرکوبگرش، از دولت و مجلس ارتجاع گرفته تا قوه قضائیه، به آشکارترین شکل ممکن برملا سازد.

انتصاب ذوالقدر، به سمت مشاور رئیس قوه قضائیه یکی از نمونه های آشکار هراس جمهوری اسلامی در عدم کنترل اعتراضات خیابانی جوانان و توده های وسیع مردم است.

طبیعتاً حضور سرداران سپاه، نیروهای امنیتی و بازجویان رژیم در ارگان های تصمیم گیری، از جمله در قوه قضائیه، امر تازه ای نبوده و نیست. آنچه مهم است اعلام علنی این سیاست جمهوری اسلامی در شرایط کنونی است.

پوشیده نیست که در تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، نیروهای سپاه، اطلاعات و عناصر امنیتی رژیم، عملاً تصمیم گیرندگان واقعی سرکوب در جامعه و گردانندگان پشت صحنه صدور احکام اعدام، جهت سرکوب مردم و نیروهای انقلابی بوده اند. نقش بارز سپاه و بازجویان در سرکوب و گسترش اعدام ها، به

ویژه اعدام های بی حد و مرز سال های نخست دهه شصت، بر کسی پوشیده نیست. اما در این میان، جمهوری اسلامی همواره تلاش می کرد که نقش آنها را در پشت پرده نگاه دارد.

اگر در طول سه دهه، خمینی و دیگر سران رژیم، با دروغ و فریبکاری کوشش می کردند تا چهره امنیتی و پلیسی رژیم را در پس پرده ظاهر فریبی استقلال قوای مقننه، مجریه و قضائیه پنهان سازند، اینک به آشکارترین شکل ممکن، پرده ها را کنار زده و هیچ ابایی هم از آشکار شدن این دروغ و فریب سی ساله شان ندارند. نه تنها ابایی از آشکار شدن این دروغ بزرگ ندارند، بلکه هم اکنون، یگانه راه نجات خود و حکومت شان از بحران موجود راه، در نمایش حضور علنی سرداران چهار ستاره سپاه در مجلس، دولت و حتا قوه قضائیه می دانند.

اگر تا کنون، حضور فرماندهان آدم کش سپاه، بازجویان و شکنجه گران مالیخولیایی جمهوری اسلامی در دولت و مجلس ارتجاع امری عادی بود، لااقل، سران رژیم، از روی مصلحت اندیشی هم که شده بود، سعی می کردند این مسئله در مورد قوه قضائیه به شکل مخفی و در پس پرده باقی بماند، اکنون وضعیت رژیم به جایی رسیده است که، به قصدارعاب مردم، انتصاب نظامیان در قوه قضائیه راهم پنهان نمی کند.

تبلیغات شبانه روزی جمهوری اسلامی، طرح دو فوریتی هارترین نیروهای حامی دولت در مجلس ارتجاع جهت تسریع اعدام دستگیرشدگان تظاهرات خیابانی به اتهام محاربه، نشان می دهد که جمهوری اسلامی تنها راه ماندگاری خود را، همچنان در تشدید بگیر و به بند، زندان، شکنجه، تجاوز، صدور احکام اعدام و تشدید هرچه بیشتر سرکوب و کشتار مردم می داند. نتیجه این همه حنجره پاره کردن های سرکوبگران جمهوری اسلامی تا این لحظه، محاکمه حداقل پنج نفر از دستگیرشدگان روز عاشورا، به اتهام محاربه است که مسلماً رژیم از پیش حکم اعدام شان را صادر کرده است.

واضح است که اینهمه وحشت جمهوری اسلامی، ریشه در مبارزات علنی جوانان، زنان، دانشجویان، کارگران و توده های میلیونی ایران دارد که با حضور اعتراضی قهرمانانه شان در خیابان ها، خامنه ای و دیگر سرکوبگران رژیم را در وحشت سرنگونی رژیم فرو برده است.

وحشتی که از ماه های گذشته شروع و به ویژه بعد از حضور قهرمانانه جوانان و سنگر بندی خیابانی توده های مردم در روز عاشورا، به نهایت خود رسیده است.

جمهوری اسلامی، به مانند همه ی نظام های مستبد و سرکوبگر، تنها راه بقاء و ماندگاری خود را در پیشبرد هرچه بیشتر سرکوب و کشتار مردم در جامعه می داند. و طبیعتاً تا واپسین روزهای حیات ننگین خود، لحظه ای از سرکوب توده ها دست بر نخواهد داشت.

سران رژیم جمهوری اسلامی، هر گونه عقب نشینی تاکتیکی در مقابل توده ها را، باعث گسترش اعتراضات خیابانی توده ها و در نتیجه تسریع سرنگونی رژیم ارزیابی می کنند. درعین حال، در وضعیت موجود جامعه و پیشروی مبارزات مردم، عملاً شاهد فرو ریختن ترس توده ها از ارباب رژیم و نیروهای سرکوبگرش

بیانیه پنج نفره

وحدت و تضاد در اردوگاه اپوزیسیون بورژوازی

برای بررسی بیانیه ی فوق ابتدا باید ببینیم این بیانیه در چه شرایطی صادر شد. این اولین سوال برای پاسخگویی برای چرایی صدور بیانیه فوق است. بیانیه ی پنج نفره پس از بیانیه ۱۷ موسوی و پس از رخدادهای یک شنبه ی خونین صادر شد، یعنی درست در شرایطی که توده های به پا خاسته به وضوح خواست اصلی خود یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی را مطرح کرده و سطح برخوردها و مقاومت مردم در این روز به حدی بود که منجر به وحشت رژیم گردید. یک شنبه ی خونین نه تنها نشانگر یک گام به پیش جنبش بود بلکه به دلیل شکاف هایی که در میان اردوگاه بورژوازی چه جریان حاکم و چه جریان اپوزیسیون آن بوجود آورد از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

تناقضات حاکم بر بیانیه ی پنج نفره نشانه ی همین سردرگمی در میان اپوزیسیون بورژوازی در اثر حرکت رو به جلوی جنبش انقلابی می باشد. آنها در این بیانیه و در همان ابتدا ترس خود را از انقلاب این چنین بیان می کنند: "کینه و نفرتی که در سی سال گذشته در سطوح مختلف جامعه انباشته شده، بسیار عمیق و ریشه دار است. این نارضایتی ژرف توان تخریبی عظیمی دارد که در صورت فوران، موج گسترده ای از خشونت را در سطوح مختلف جامعه ایران دامن خواهد زد". آنها در این جملات هم چنین اعتراف می کنند که سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی تنها نفرت و کینه را در میان توده ها به دنبال داشته است. اما این نفرت و کینه برخاسته از چیست؟ آیا غیر از این است که از همان ابتدای مصادره انقلاب توسط مرتجعین، ظلم و ستم بر توده ها فزونی یافت؟ ظلم و ستمی که علت اصلی انقلاب شکست خورده ی ۵۷ بود؟

آنها عاجزانه تقاضای پرهیز از خشونت دارند آنجا که می نویسند: "در این شرایط وظیفه ی مردم آگاه، جوانان فدائکار و نیروهای سیاسی، ترسیم مسیر آینده جنبش و تدوین خواست های مشخص سیاسی است تا مدارا و مسالمت را جایگزین خشونت تحمیل شده از سوی سرکوبگران کند".

اما چگونه؟ سوالی که در بیانیه بی پاسخ می ماند و این سروش است که به آن پاسخ می دهد. وی در مصاحبه با روزنامه کریستین ساینس مانیتور می گوید: "با وجود همه فشارها جنبش سبز همچنان بالنده و پابرجاست و حکومت بهتر است به جای خشونت بیشتر بپذیرد که راهی جز مذاکره با این جنبش ندارد".

وی با بیان این احتمال که رفسنجانی به دنبال آغاز مذاکرات آشتی ملی است ادامه می دهد: "نو طرف باید خود را برای گفتگوهای جدی آماده کنند".

خب این گفتگوها باید بر سر چه چیزی باشد؟ گاهی اوقات در عالم سیاست فکر می کنی که بعضی ها گویا سرشان را به زیر برف کرده و فکر می کنند کسی آنها را نمی بیند!! کمی به این موضوع فکر کنیم! گفت و گو با چه کسی و بر سر چی؟ گویا این افراد هنوز نفهمیده اند حکومت برای چه دست به سرکوب و کشتار می زند؟!

آنها خود را به نفهمی می زنند هنگامی که از سویی خواستار مذاکره و پایان خشونت می شوند و از سوی دیگر بر خواست هایی تکیه می کنند که اجرای بسیاری از آنها از جمله آزادی های سیاسی، آزادی تشکلات کارگری، زنان و غیره و نیز آزادی بیان و اندیشه می تواند رژیم اسلامی را برای همیشه از صفحه روزگار محو سازد. البته شکی نیست که وقتی قرار است افرادی چون رفسنجانی و موسوی و مانند آنها مذاکره گر باشند چیزی جز چانه زدن بر سر سهم خواهی جریانات گوناگون بورژوازی از قدرت موضوع دیگری مطرح نخواهد شد و منظور از آزادی مطبوعات همان رفع توقیف از روزنامه های بورژوازی و آزادی تشکل های کارگری نیز منظور همان شوراهای زرد اسلامی خواهد بود و نه تشکلات مستقل کارگری و نه مطبوعات و احزاب این طبقه. آنها در واقع پیغام مشخصی برای حاکمیت دارند. آنها به حاکمیت می گویند که تا دیر نشده قدرت را به ما واگذار کن. نگذار آن قدر دیر شود که دیگر کاری از ما نیز ساخته نباشد. آنها به خامنه ای می گویند که بهتر است از سرنوشت شاه و بختیار درس بگیرد. آنها هم چنان اصرار دارند که ما باران می خواهیم جلوی سیل را تا دیر نشده بگیرد. سروش در این باره می گوید: "این سرکوب اصلاحات بود که موجب ظهور جنبش سبز شد و خشونت بیشتر از جانب حکومت تنها به بدتر شدن اوضاع منجر می شود".

بیانیه دچار تناقض است چرا که از سویی خواستار حفظ جمهوری اسلامی می باشد. خواستار پرهیز از انقلاب است اما از سوی دیگر به دلیل رشد خواست ها در میان توده ها خواست هایی را مطرح می کند که نه در اندازه و قد و قواره این حاکمیت است و نه سایر جریانات بورژوازی در ایران قادر به تحقق آن می باشند. و سوال این است که آیا جز انقلاب راه دیگری برای کسب آزادی های سیاسی، بیان و اندیشه، برای عدالت و توسعه ی اجتماعی وجود دارد؟ آیا طبقه ی کارگر به همراه دیگر ستمکشان جامعه راهی جز انقلاب برای رسیدن به یک زندگی شرافتمندانه دارند؟

اما تضاد در بین صادرکننده گان بیانیه نیز به ویژه در مصاحبه های آنها بعد از صدور آن هویداست. در حالی که گنجی از کف خواست ها صحبت کرده، انگشت را بر روی ولی فقیه گذاشته، وی را مانع اصلی تحول در ایران می داند، از اعتقاد خود به جمهوری سکولار و جدایی دین از دولت سخن به میان می آورد؛ مهاجرانی اعلام می دارد که به کف خواست ها اعتقادی نداشته، بر پایبندی خود بر نقش مذهب تاکید کرده و اعلام می دارد که ما سخنگوی بی مذهب ها نیستیم، در آخر نیز از این که نام اش در کنار گنجی در این بیانیه ذکر شده، اعلام شرمندگی می کند. وی به وضوح تلاش خود را برای حفظ جمهوری اسلامی با همان ساختار و تنها با تغییراتی اعلام می کند. نقشی که در تمام این سی سال مهاجرانی به عهده داشته است. برآستی بد نیست این سوال زندانیان سیاسی دهه

ی ۶۰ را یکبار دیگر تکرار کنیم که نقش مهاجرانی در جریان دور جدید سرکوب ها در زندان که از زمستان سال ۶۶ شروع و به اعدام های تابستان ۶۷ منتهی شد، چه بوده است؟ مهاجرانی در بازپیداش از زندان اوین و درست قبل از آغاز دور جدید سرکوب چه گزارشی برای تصمیم گیرندگان اصلی قتل عام سال ۶۷ تهیه کرده بود؟ اگر وی از بیان این موضوع عاجز و وحشت زده است شاید دوستان وی که با هم این بیانیه را امضا کرده اند بتوانند وی را کمی از شرمندگی خارج کرده و به توجیه نقش وی و سایر دوستان اصلاح طلب شان در این جنایت تاریخی بپردازند!! برآستی جنایتکارانی مانند مهاجرانی چه نقشی برای خود قایل هستند و هدف او از انتشار بیانیه های این چنینی چیست؟

وی هدف و نقش خود را در مصاحبه با سایت جرس این گونه توضیح می دهد: "رهبران جنبش سبز در ایران ملاحظات و محذورات مشخصی دارند. از این رو ما این توجه را داشتیم که مبادا در میان بدنه جنبش سبز و رهبری آن فاصله ای ایجاد شود. تفاوتی که در میان بیانیه ما و بیانیه هفدهم مهندس موسوی مشهود است برای پرکردن چنین فاصله ای است". آری او وظیفه ی خود می داند تا هم چنان تلاش کند مردم بر توهمات خود در مورد اصلاح طلبان باقی بمانند. او می خواهد انکار کند که موسوی واقعی همان است که در بیانیه های اش آمده چرا که خواست های موسوی بسیار عقب تر از جنبش است. او می خواهد این فاصله را با جعلیات خود پر کند. اما او به خوبی و به مانند ما و شما می داند که نه تنها موسوی که وی نیز همان است که تاکنون در بیانیه های موسوی آمده و تازه تا همین جا هم برای اصلاح طلبان طرفدار جمهوری اسلامی زیادی بوده است.

رشد جنبش انقلابی، پیوستن گروه های وسیعتری از جامعه به آن و نیز گسترش خواست ها، یکی از تأثیرات مهم اش گسترش سردرگمی در بین طبقه ی حاکم است و در این جا و به طور مشخص از یک سو گسترش تضاد بین جناح حاکم و اپوزیسیون بورژوازی و از سوی دیگر در درون هر کدام از این ها. در این میان هر قدر جنبش رشد کند، این تضاد ها به همراه ناتوانی و سردرگمی در میان طبقه حاکم و به ویژه جناح حاکم، تشدید خواهد شد.

**رژیم
جمهوری اسلامی
را باید با یک
اعتصاب عمومی
سیاسی
و
قیام مسلحانه
برانداخت**

مردم فلسطین قربانی اشغالگری اسرائیل و رقابت جبهه‌های عربی و اسلامی

بارها جبهه‌های عربی تشکیل شده است. هم اکنون نیز جبهه دیگری متشکل از عربستان سعودی، اردن و مصر دناست. این جبهه عربی، با حمایت از دولت خودگردان فلسطین به رهبری محمود عباس، به نام دفاع از حقوق مردم فلسطین، به پیشبرد سیاست‌های خود مشغول می‌باشد. در مقابل این جبهه، جبهه دیگری هم وجود دارد. رژیم جمهوری اسلامی نیز برای پیشبرد سیاست‌های خود، به جبهه‌ای متشکل از جمهوری اسلامی، سوریه، حزب الله و حماس شکل داده است. این جبهه نیز مدعی حمایت از مردم فلسطین و حقوق آنهاست. واقعیت اما این است که آنچه در اینجا مطرح نیست، حق مردم فلسطین به تعیین سرنوشت خود است. آنچه که مطرح است، نزاع و کشمکش بر سر اهداف و منافع منطقه‌ای و بین المللی، تقویت جبهه ناسیونالیسم عربی و یا پان اسلامی است که جمهوری اسلامی پرچم دار آن می‌باشد. نفع جمهوری اسلامی در این است که مسئله فلسطین لاینحل بماند، تا از آن طریق بتواند سیاست توسعه طلبانه پان اسلامی خود را پیش برد و گاه از بحران آفرینی‌های ناشی از آن برای سرپوش نهادن بر بحران‌های داخلی خود بهره برد. نفع جبهه مقابل در این است که سیاست توسعه طلبانه جمهوری اسلامی را دست‌آویزی برای پیشبرد سیاست‌های خود قرار دهد و این تلاش جمهوری اسلامی را حتی از طریق دادن امتیازات متعدد به اسرائیل و ایجاد سازشی که مورد تأیید قدرت‌های جهانی نیز هست، خنثا سازد. از این منظر حقوق مردم فلسطین تابعی می‌شود از نفعی که طرفین نزاع دارند. لذا می‌تواند کمتر یا بیشتر با حقوق مردم فلسطین و شکل بر خوردشان به رژیم اشغالگر اسرائیل و سیاست‌های آن انطباق داشته باشد یا نداشته باشد. نزاع این دو جبهه اما در عمل، وقتی که برای خنثا سازی سیاست‌های یکدیگر اقدام می‌کنند، چیزی جز زیان عاید مردم فلسطین نمی‌کند و به نفع رژیم رژیم اسرائیل تمام می‌شود. وضعیت اسف‌بار توده‌های مردم فلسطین در غزه نشان دهنده همین واقعیت است. آنچه که اخیراً در مرز مصر با غزه پیش آمد، نمونه دیگری است. پلیس مرزی مصر فشارها را بر نوار غزه بیشتر کرده است تا جایی که در اواسط دی ماه (۱۷ دی) به اعضای کاروان کمک‌های بشر دوستانه موسوم به "شریان حیات ۳"، حمله‌ور شد که به ممانعت نیروهای مصری از ورود برخی از کامیون‌های این کاروان به نوار غزه معترض بودند. بیش از ۵۰ نفر از افراد کاروان زخمی و تعدادی دستگیر شدند. در مقابل این عمل غیر انسانی پلیس مصر، صدها نفر از مردم فلسطین از منطقه غزه در اعتراض به جلوگیری مصر از ورود کمک‌های انسان دوستانه در نزدیک

دروازه "صلاح الدین" در منطقه رفح دست به تظاهرات زدند که در نتیجه دو نفر از مردم فلسطین توسط پلیس زخمی و ۱۰ نفر دیگر به علت شلیک گاز اشک‌آور دچار خفگی شده و به بیمارستانی در منطقه منتقل شدند. رژیم اسرائیل با اعمال محاصره علیه نوار غزه کاملاً گذرگاه‌های این منطقه را بسته است. دولت مصر نیز از بازگشایی دائم گذرگاه رفح به عنوان تنها گذرگاه ارتباطی فلسطینیان خودداری می‌کند. این وضع باعث شده است که مردم زحمتکش فلسطین در غزه شرایط فاجعه‌باری را متحمل شوند. شرایطی که عملاً به جنگ غزه در دی ماه سال گذشته برمی‌گردد. در جریان این جنگ که منجر به کشته شدن بیش از ۱۴۱۷ کودک و زن و مرد فلسطینی شد، متجاوزان ۵۵۰۰ نفر زخمی شدند و بیش از سه میلیارد دلار به ساختارهای زیربنایی خسارت وارد شد. همزمان با حمله رژیم صهیونیستی اسرائیل به نوار غزه، دولت مصر گذرگاه رفح را به عنوان تنها راه ارتباطی با جهان خارج بست. اقدام مصر در واقعیت امر واکنشی بود در قبال جمهوری اسلامی که پیش از این برای به شکست کشاندن مذاکرات صلحی که مصر ابتکار آن را در دست گرفته بود، گروه اسلام‌گرای حماس را واداشت که دست به اقدام ماجراجویانه تصرف نظامی غزه بزند. در این میان تنها اسرائیل بود که از این کشمکش به نفع خود بهره‌برداری کرد. با روی کار آمدن کابینه نتانیاهاونخست وزیر اسرائیل از حزب دست راستی لیکود، شرایط غیر انسانی و فاجعه‌باری را که رژیم اشغالگر اسرائیل بر ملت فلسطین تحمیل کرده است، تشدید شد. نتان یاهاو با روند صلح فلسطین و اسرائیل و ایجاد دولت مستقل فلسطینی مخالفت ورزیده است، شهرک‌سازی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین را توسعه داده است، مصادره خانه‌های فلسطینیان در بیت المقدس را تشدید کرده است، ارتش اسرائیل به کرانه غربی رود اردن حمله کرده و اخیراً در روستای طانا در نزدیکی نابلس ۴۰ خانواده فلسطینی را بزور وادار به ترک اجباری از خانه‌هایشان کرده و سپس خانه‌های مسکونی‌شان را تخریب کرده‌اند. روزی نیست که کارگری در منطقه مرزی نوار غزه با اسرائیل کشته نشود. روزی نیست که در اثر حملات اسرائیل به مناطق مسکونی، مردم زحمتکش فلسطین کشته نشوند. پروژه حصار مرزی اسرائیل با مصر از جمله فشارهایی است که بر مردم منطقه غزه اعمال می‌شود. این حصار مجهز به سیستم‌های مدرن ردیابی خواهد بود و قرار است این حصار طی دو سال احداث شود و هزینه آن حدود ۲۷۰ میلیون دلار می‌باشد.

فشارهای مصر به منظور به زانو در آوردن و تسلیم حماس در غزه نیز در خدمت سیاست اسرائیل و به زیان مردم فلسطین تمام شده است. در رقابت دو جبهه عربی و اسلامی، گروه اسلام‌گرای حماس که متحد رژیم جمهوری اسلامی‌ست، در نوک حمله جبهه عربی قرار گرفته است. از دیدگاه مصر در صورت از بین رفتن حماس آنها می‌توانند دست جمهوری اسلامی را از فلسطین کوتاه کنند و به راحتی سیاست‌های خود را در مورد سرنوشت مردم فلسطین اعمال کنند. ایجاد حصار و تشدید تحریم‌ها و جلوگیری از ورود کمک‌های انسانی در راستای چنین هدفی است. سیاستی که موجب فجایع انسانی است و روزانه مردم فلسطین با آن زندگی می‌کنند. با ادامه محاصره منطقه غزه روزبروز بر شمار کشته‌شدگان فلسطینی افزوده شده است. جمهوری اسلامی نیز که هدف اش در فلسطین تقویت اسلام‌گرایی از طریق گروه‌های ارتجاعی و مذهبی حماس و جهاد اسلامی‌ست بر مشکلات مردم فلسطین افزوده است.

دولت‌های سرمایه‌داری غربی تاکنون در قبال جنایات رژیم صهیونیستی اسرائیل سکوت کرده‌اند.

ادامه این وضع و سیاست‌های دولت بنیامین نتانیاهاو در گسترش شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های اشغالی، سرانجام موجب متوقف شدن روند صلح شده است. تحرکات آمریکا و دعوت از نخست‌وزیر اسرائیل و محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان در کاخ سفید تاکنون نتیجه‌ای برای از سرگیری مذاکرات به همراه نداشته است. موضع دولت دست راستی افراطی اسرائیل به جایی رسیده است که حتی توصیه‌ها و اعتراضات آمریکا را نمی‌پذیرد. تا جایی که اخیراً جورج میچل فرستاده ویژه آمریکا به اسرائیل برای از سرگیری مذاکرات با فلسطینی‌ها در طی سخنانی اسرائیل را تهدید به قطع کمک‌های مالی و تشدید فشارها نموده است. وی بار دیگر حمایت خود را از تشکیل کشور فلسطین در چاچوب مرزهای ۱۹۶۷ اعلام داشته و خواهان توقف ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های اشغالی شده است.

دیگر فلسطینیان امیدی به از سرگیری مذاکرات با دولت اسرائیل ندارند. صائب عریقات مذاکره‌کننده ارشد فلسطینی‌ها در مذاکرات صلح به خبرگزاری آسوشیپرس گفته است: " شما نمی‌توانید درباره مرزها مذاکره کنید، در حالی که سرزمینی که می‌خواهید کشورتان را بر آن بنا کنید، توسط شهرک‌ها بلعیده می‌شود. تا شهرک‌سازی متوقف نشود، مذاکرات ادامه نخواهد یافت. چشم انداز حل مسئله نزاع فلسطینی، اسرائیلی و دست‌یابی مردم فلسطین بیش از هر زمان دیگر تیره شده است. دو جبهه‌ای که هر یک ادعای دفاع از حقوق مردم فلسطین را دارند، کاری جز وخامت بیشتر اوضاع به زیان مردم تحت ستم نکرده و نخواهند کرد.



جایی رسیده است که باید گفت و گو با نمایندگان جناح غالب را گدایی کند تا بلکه بتوان کل نظام را نجات داد!

بندهای مختلف بیانیه های موسوی و کروبی در یک نقطه مشترکند و آن هم تلاش تدوین کنندگانشان برای حل بحران از راه های قانونی ست. اما این راه های قانونی به دلایل گوناگون مسدود هستند و تضادهای موجود در نظام جمهوری اسلامی و ارکان مختلفش چنان در هم پیچیده اند که از هر روزنه ای خواهی وارد شوی تضاد دیگری سر بلند می کند. تضادهای سر به فلک کشیده ی جمهوری اسلامی با یک فاکتور اصلی دیگر و از همه مهم تر نیز پیچیده شده اند و آن هم دخالت مستقیم مردم و سیل خروشان آنان در ماه های اخیر بوده است. توده های مردم ایران با تظاهرات های مختلف خود و با شعارهای کوبنده اشان به جهانیان و تمام جناح های جمهوری اسلامی، چه غالب و چه مغلوب، نشان داده اند که دیگر این نظام را بر نمی تابند و خواهان در انداختن طرحی نو هستند. طرحی نو که مطلقاً از راه های قانونی نمی گذرد و لذا بیانیه هایی از قبیل بیانیه های موسوی و کروبی و صداها دیگر از این نوع را ناکارآمد می کند.

از صفحه ۳

ورود نظامیان چهار ستاره ...

هستیم. لذا، بر بستر مبارزات مردم و واقعیت های موجود، آنچه مسلم است، رژیم دیکتاتوری حاکم بر ایران با سرکوب و بگیر و ببند، قادر به حل بحران موجود نخواهد بود.

بحران فروپاشی جمهوری اسلامی، مسلماً با تشدید سرکوب توده ها، نه تنها فروکش نخواهد کرد، بلکه در وضعیت کنونی و اعتلای انقلابی بوجود آمده در جامعه، خود زمینه های ورود جوانان و توده های سرکوب شده به عرصه های جدید مبارزه و رادیکال تر شدن طرح مطالبات آنان را به دنبال خواهد داشت. چنانکه تا کنون شاهد بوده ایم، سیر حوادث چند ماه گذشته این امر را به اثبات رسانده است.

روند حرکت اعتراضی توده ها، رادیکال تر شدن شعارها و مطالبات آنان، از فردای نمایش انتخاباتی ۲۲ خرداد تا به امروز، آنچنان پیش رونده بوده که هم اکنون، کلیت نظام ارتجاعی حاکم بر ایران را در تیررس فروپاشی و سرنگونی قرار داده است. و این همان چیزی است که سران رژیم را به وحشت انداخته و آنان را وا داشته تا سراسیمه به سمت علنی کردن سیاست نظامی گری جمهوری اسلامی در تمام نهادها و ارگان های رژیم گام بردارند. سیاستی که جوانان و توده های مردم، در طی ماه های گذشته، با تداوم اعتراضات خود در خیابان ها و مقابله رو در رو با سرکوبگران رژیم، شکست و بی حاصلی آن را در مقابل دیده گان وحشت زده سران تبه کار رژیم جمهوری اسلامی به نمایش گذاشته اند. وحشتی که از این پس، تا سرنگونی این نظام مستبد و فاسد، لحظه ای آدم کشان رژیم را آسوده خاطر نخواهد گذاشت.

بیانیه های پنج ماده ای موسوی و کروبی حلال بحران نخواهند بود

بزرگی از روحانیت که همین مجلس و قوه ی قضائیه قرار دارند که همگی گوش به فرمان ولی فقیه، یعنی رکن اصلی و اساسی جمهوری اسلامی هستند، همان رکنی که هم موسوی و هم کروبی، به اعتراف خود، هنوز پایبندش هستند.

موسوی و کروبی در یک نقطه کاملاً همنا هستند. آنان رک و راست می گویند که از رادیکالیزه شدن جنبش در هراسند و برای "حفظ نظام" تلاش می کنند. موسوی در همین بیانیه اش می گوید که برای جلوگیری از شعارهای "افراط گرایانه" به میدان آمده است و با "مرده خواندن" برخی از نیروهای سیاسی تأکید می کند که خود را بخشی از نظام و دلسوز آن می داند.

موسوی در بند چهارم و پنجم و کروبی در بند دوم بیانیه های جداگانه ی خود خواستار اجرای قانون اساسی موجود جمهوری اسلامی در مورد جمعاعات و یا آزادی مطبوعات هستند. اما همگان می دانند که همین قانون اساسی هر جا که چنین بندهایی را دربردارد فوراً شرط مخل به مبانی اسلام و نظام را هم دارد و تجربه سی ساله ی جمهوری اسلامی نشان داده است که آزادی مطبوعات یا جمعاعات در چارچوب جمهوری اسلامی حتماً اگر معجزه ای رخ دهد و مثلاً احمدی نژاد برکنار گردد و آقای موسوی بر رأس قوه ی اجراییه قرار بگیرد، خواب و خیالی بیش نیست. البته آقایان موسوی و کروبی هم یک روزه دمکرات نشده اند و باید از این بندهای بیانیه اشان چنین برداشت شود که هدف آنان آزادی مطبوعات و جمعاعات برای جناح خودشان هست و نه فراتر از آن، چرا که آنان برخی از نیروهای سیاسی اما واقعاً موجود را "مرده" توصیف می کنند.

موسوی در بند دوم بیانیه خود از "تدوین قانون شفاف و اعتمادبرانگیز" برای انتخابات ها سخن می گوید و فوراً مجالس اولیه جمهوری اسلامی را به عنوان "الگو" معرفی می کند. در این جا هم موسوی بار دیگر اذعان می کند که خواهان آزادی و امکان شرکت جناح خودش و تمام آن نیروهای سیاسی ست که جمهوری اسلامی را در کلیت خود نفی نمی کنند. چرا که همان مجالس اولیه هم بسیاری از نیروهای سیاسی و به ویژه کمونیست ها را از حق انتخاب شدن محروم کردند.

آقای کروبی در بند چهارم بیانیه خود خواهان "ریشه یابی و علت حوادث روزهای اخیر" شده است. او بار دیگر عمداً خواهان چشم پوشی از تمام جنایات جمهوری اسلامی در سی سال گذشته می شود و فقط آن دورانی را مد نظر قرار می دهد که خود و جناحش مورد خشم و غضب جناح غالب قرار گرفته اند. در ثانی بارها و بارها چنین درخواست هایی مطرح شدند و هیچ گاه به سرانجام نرسیدند، از جمله قتل های زنجیره ای دوران خاتمی یا قتل زهرا کاضمی و ده ها و ده ها مورد دیگر. کروبی در پنجمین بند از بیانیه خود آمادگی اش را برای مناظره با "هر نماینده ای از حکومت" اعلام می کند. این هم طنز تاریخ است که اکنون یک رییس سابق مجلس، کارش به

ضبط و در چهار گوشه ی جهان پخش شد. مردم ایران و جهان دیدند که چگونه نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی تظاهرکنندگان را به گلوله می بندند، چطور از بلندی پرتابشان می کنند و با چه گستاختی به زن و مرد، پیر و جوان توهین می نمایند.

پس از رویدادهای متأثرکننده ی یکشنبه خونین، نخست موسوی و سپس کروبی در دو بیانیه که هر کدام پنج ماده دارند راه حل های خود را برای حل بحران ارائه دادند. پیش از هر چیز باید گفت که اگر جنبش مردمی و واقعیت نارضاییتی اکثریت اعضای جامعه نبود موسوی و کروبی که هر کدام در دوره های مختلف از صاحب منصبان عالی جمهوری اسلامی بوده اند به وجود بحران اعتراف نمی کردند. آنان نه گذشته ی خود را فراموش کرده اند و نه دست از اعتقادات خود برداشته اند. آقای موسوی در یکی از بیانیه های پیشین به صراحت گفته بود که حرف آخرش این است: جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد. کروبی در بند سوم بیانیه اخیر خود می گوید: ما معتقد به اصل ولایت فقیه و جمهوری اسلامی هستیم. این نکته پوشیده نبوده است که هر دوی آنان در پی حل بحران از راه قانونی و در چارچوب نظام موجود هستند. اما آیا بحران عمیق کنونی از راه قانونی حل شدنی ست؟ با خواندن بندهای بیانیه ها می توان پاسخ را دریافت کرد.

از بند اول بیانیه کروبی می توان به سرعت گذشت چرا که او آن را در چارچوب دینی تدوین کرده است که ربطی به واقعیت نه امروز که هیچ وقت جمهوری اسلامی و جامعه کنونی ندارد. او از مسئولان جناح غالب می خواهد که توبه کنند. توبه کنند از چه؟ از کشتار همین هفت ماه، هشت ماه پیش یا از تمام سرکوب های سی سال گذشته؟ توبه مقوله ای دینی ست که ربطی به جامعه ندارد. در ثانی مسئولان و نیروهای سرکوبگر ریز و درشت جمهوری اسلامی می توانند هر روز توبه کنند و هر وقت لازم ببینند کارزار خود را علیه مردم تشنه ی آزادی و عدالت از سر بگیرند، چرا که آنان با این مقوله هاست که مخالفند و در نتیجه علیه مردمی که برایشان مبارزه می کنند، سبانه برخورد می کنند.

موسوی در بند اول بیانیه خود که در واقع مهم ترین بند آن است از "مسئولیت پذیری مستقیم دولت در مقابل ملت و مجلس و قوه قضائیه" سخن می گوید. در این بند، موسوی در لفافه اذعان می کند که دیگر در پی "پس گرفتن آراء" نیست و احمدی نژاد و دولتش را می پذیرد، منتها آن دولتی را می پذیرد که در مقابل ملت و مجلس و قوه قضائیه پاسخگو باشد. موسوی در این بند بنا را بر این گذاشته است که به نوعی دولت احمدی نژاد را از دیگر ارکان نظام که مجلس و قوه قضائیه جزو شان هستند، مجزا کند با این امید که شخص احمدی نژاد و دولتش روزی استیضاح و برکنار شوند. نخست آن که احمدی نژاد تنها نیست و مسئله فقط فرد وی نیست. پشت سر احمدی نژاد نه فقط نیروهای مسلح و بخش

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

کمیته خارج کشور سازمان در تاریخ ۲۳ دی ماه ۱۳۸۸ اطلاعیه ای تحت عنوان " یاد رفیق مسعود طاعتی با حضور صدها تن از یارانش گرامی داشته شد"، صادر نمود. در این اطلاعیه آمده است: روز یکشنبه ۲۰ دی ماه ۸۸ رفیق مسعود طاعتی در سن ۵۵ سالگی در اثر بیماری پارکینسون در ایران درگذشت.

مسعود طاعتی که در جوانی از بازیکنان تیم ملی بسکتبال بود، در دوران قبل از انقلاب سال ۵۷ هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بود و بعد از انقلاب در صفوف سازمان به مبارزه برای تحقق اهداف آزادی‌خواهانه و سوسیالیستی خود ادامه داد.

پس از انشعاب درونی سازمان، رفیق مسعود به فعالیت با گرایش انقلابی اقلیت ادامه داد. وی که در بخش محلات جنوب و غرب تهران سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت) فعالیت می‌کرد، در بهمن ماه سال ۶۰ دستگیر شد و تا اواخر سال ۶۷ در زندان‌های اوین، قزل حصار و گوهردشت زندانی بود. روحیه بالا و مقاوم رفیق در زندان به علاوه خصائل برجسته کمونیستی، از او چهره محبوبی در زندان ساخته بود.

وی ۵ سال پیش به یکی از بدترین انواع پارکینسون مبتلا شد و روز به روز حالش به وخامت گرائید. سال‌ها معالجه و درمان بی نتیجه ماند. سرانجام روز یکشنبه ۲۰ دی ماه، چشم از جهان فروبست و در قطعه ورزشکاران در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

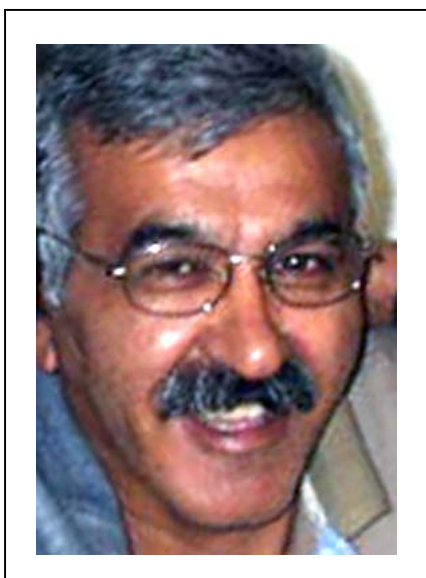
در مراسم یادبودی که روز سه‌شنبه برگزار شد، بیش از ۴۰۰ تن از اقوام، بستگان و یارانش حضور یافته و یاد وی را گرامی داشتند.

کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) با گرمی داشت یاد این رفیق ارجمند، به همسر و دو فرزند، خانواده و بستگان وی صمیمانه تسلیت می‌گوید و برای آن‌ها بربرباری و سلامت و بهروزی آرزو می‌کند.

مسعود قتل عام هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ را، تجربه کرد. او یکی از شاهدان و جان بدر بردگان کشتار بزرگ تابستان ۶۷ بود، که سر انجام پس از طی بیش از هفت سال تحمل زندان و بند، در پایان سال ۶۷، از زندان آزاد گردید.

با شکوه ترین روز بند، با مسعود طاعتی

۳ - پس از برکناری حاج داود رحمانی از حاکمیت خداگونه اش بر زندان قزل حصار، در روزهای اول پائیز ۶۳، درهای بند نیز باز شد و بند، شکل عمومی به خود گرفت. ورزش تا پیش از آن، مطلقاً ممنوع بود. سرپیچی از این قانون کذائی، تنبیهات وحشتناکی را به همراه داشت. بعد از باز شدن بند، ورزش و نرمش به صورت



های بیماری، به سفری بی بازگشت تن سپرد و نا باورانه از میان ما رفت.

۲- روایت من از مسعود، به زندان قزل حصار باز می‌گردد. به دوران تبعیدم در بند یک واحد یک قزل حصار، به سال‌های ۶۴-۶۲. دوران اقتدار "خداگونه" حاج داود رحمانی بر زندان قزل حصار.

وقتی اولین بار، از پشت میله‌های بند، مسعود را دیدم، تمام وسعت نگاهم، بر قامت بلند مسعود خیره ماند. خیره گی نگاهم دو چندان گشت، آنگاه توانستم مسعود را از زاویه نیم رخ نیز تماشا کنم. قامت بلند و تنومند مسعود، همانند ستونی چهار تراش، از هر طرف که به تماشايش می‌نشستی، چهار گوش و خوش تراشی آن قامت تنومند را به نمایش می‌گذاشت. ستونی که بعد ها، در پرسشی بلندای قامت او را دانستم. بلندای قامت مسعود، دو متر و یک سانتی متر بود.

همین بلندای قامتش بود، که او را در زندان، از منظر رفاقت و دوستی، از مسعود طاعتی، به "مسعود طولانی" شهره ساخت.

بلندای قامتش دو چندان می‌شد، آن هنگام که رفقای بزرگ کوچک اندام بند، در کنارش می‌ایستادند، یا پهلو به پهلو او قدم می‌زدند. قدم زدن مسعود در همراهی با شیرنگ، سعید عرب و ماشاءالله حسینی، (یکی از عاشق ترین کشتگان آن تابستان مرگبار)، تعبیر دقیق نمایش "فیل و فنجان" بود.

مسعود طاعتی، ملی پوش و کاپیتان تیم ملی بسکتبال ایران در رژیم گذشته بود. مسعود، یکی از والیبالیست‌های خوب زندان هم بود. پس از برکناری حاج داود و باز شدن درب اتاق‌های بند، مسابقات والیبالیست بند، با حضور چهره‌های شاخص والیبالیست بند، از قبیل مسعود طاعتی، اسد کاریان، اسماعیل میهن دوست و دیگر والیبالیست‌های ارزنده بند، در میان آنهمه تنگناهای زندان و بند، دنیائی از شور و شادی و شوق را به همراه داشت.

مسعود از فعالین تشکیلاتی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اقلیت) بود. او در سال ۶۰ دستگیر گردید. شکنجه‌های طاقت فرسائی را بر تخت شکنجه تحمل کرد، استوار ماند، در این استواری، قامت بلند او، بلندتر از پیش، قد کشید و سر برافراشت.

رفیق مسعود طاعتی هم از میان ما رفت

۱- رفیق مسعود طاعتی نیز از میان ما رفت. مسعود طاعتی، زندانی سیاسی دهه ۶۰، در روز شنبه ۱۹ دیماه ۸۸، پس از پنج سال مقاومت در برابر بیماری مرموز ام اس و پارکینسون، در سن ۵۵ سالگی از جمع یاران خود پر کشید. در طی این سال‌ها، بیماری مسعود، آنچنان در وجودش ریشه دوانده بود که در واپسین هفته‌ها و روزهای زندگی، دیگر عضلات تنومند مسعود، از همراهی و یاری با او، باز مانده بودند.

در پس این سال‌ها، من نیز همانند بسیاری از رفقای مشترک و هم‌بند با مسعود، که اکنون روزگار تبعید را سپری می‌کنیم، از پنج سال پیش جسته و گریخته، از ابتلای مسعود به یک بیماری ناشناخته آگاه شدم.

سه سال پیش، در استکهلم سوئد، در مراسم سالگرد جان باختگان کشتار تابستان ۶۷، با یکی از رفقای تبعیدی و از هم‌بندی‌های سال‌های وحشت زندان قزل حصار، دیداری دوباره داشتم. آنهم دیداری از پس گذشت بیست و دو سال.

او، با اشاره به بیماری مسعود، و آب شدن قطره قطره عضلات قامت بلندش، طرح سنوالی را پیش رویم گذاشت. او، با حسی رقیقانه نسبت به مسعود و دیگر رفقای که به سرنوشت مسعود دچار گشته و چه بسا در آینده بدان گرفتار آیند، همراه با خشمی فرو خفته نسبت به شکنجه‌گران مالیخولیایی جمهوری اسلامی گفت: مسعود و مسعودهای دیگر، که در زیر آنهمه شکنجه‌های بازجویان آدم کش سرافراز و استوار ماندند، بی آنکه قامت خم کنند، اکنون، آیا جان و جسم سرکش شان، تاوان مقاومت و تحمل رنج شکنجه‌های طاقت فرسای دوران بازجویی و سال‌های استقامت زندان را پس نمی‌دهند؟

طرح این پرسش، سکوتی کوتاه در میان مان افکند. و آنگاه وی، صحبتش را اینگونه ادامه داد: چه خوب است، تو و دیگر رفقای که دستی در نوشتن دارید، به کالبد شکافی این مهم بپردازید.

او در ادامه یادآور شد: ما، اجازه نداریم شاهدان خاموش آب شدن قامت تنومند آن دسته از یاران مان باشیم، که شمع جان و جسم شان، تاوان ماندگاری، استقامت و تحمل آنهمه درد ویرانگر شلاق و شکنجه را هم اینک، اینگونه در سوختن و قطره قطره آب گشتن وجودشان، پس می‌دهند. یک سال از دیدار من و این رفیق گذشت. یک سال بعد از آن صحبت‌ها، یعنی دو سال پیش با خبر شدم که مسعود برای مداوای بیماریش، به کشور آلمان آمده است. با وجود اینکه قرار بود،

برای چند روزی هم به کشور سوئد بیاید، چندین بار، به منزل رفیقی که میزبان مسعود در آلمان بود، تلفن کردم تا پیش از آمدن مسعود به استکهلم، حداقل صدای مسعود را، از آنسوی خط تلفن بشنوم. مسعود بیرون بود و من شوربختی آن لحظه‌ها را، به شیرینی دیدار مسعود در سوئد، به خود حواله می‌دادم. مسعود در آخرین روزهای سفر، تغییر برنامه داد و از آمدن به سوئد نیز منصرف گردید.

و اینک دو سال پس از آن سفر، که با شور بختی من، قرین شد، مسعود با تنی فرسوده از رنج سال

رفیق مسعود طاعتی هم از میان ما رفت

فروریزی نیروهای حکومتی در پی بن بست سیاسی رژیم

گویی، زایش و استمرار این نوزاد حرامی، نه در طی سی سال ماندگاری اش، که پیش از آنکه زاده شود، در به خون تپیدن روز شمار یاران سرو قامت مان نطفه بسته بود. چه در آن سال های مرگ و جنون، سال های اشک و آتش و خون، که گروه گروه، دسته دسته، یارانمان را در گور کردند. چه اکنون، در این سال های تبعید، رفقای بازمانده از آن سال های تباهی و مرگ، یک به یک، در مرگی زود هنگام و نا باورانه زندگی را بدرود می گویند.

در آن سال ها، در آن روزگار شوربختی و وحشت، سال های زندان و داغ و درفش، که کشتار و مرگ، پر رونق ترین کالای بازار مکاره خمینی بود، پیش از آنکه قلب سرکش رفیقی با سرب داغ آدم کشان جمهوری اسلامی در فوران خون غرقه گردد، گاه گاهی هرچند اندک، بخت با ما یار می گشت، تا آخرین ضرب ناک پایداری قلب یاران مان را، پیش از آنکه به رگبار بسته شوند، بر سینه های لرزان خود بفشاریم؛ یا از پشت روزن دریچه ای، گل بوسه های اشک و بی قراری را به سوی راهبان اعدام و چوبه دار، پرواز دهیم، یا در فضای زنجیری سکوت سلول، نغمه خوان بی صدای تکرار تق تق رگبار گلوله های آدم کشان رژیم، بر شاخسار سرخ سحر باشیم.

اما دریغ و درد، که در روزگار شوربختی تبعید، هر از چندگاهی، به یک خبر بسنده می کنیم. و آنگاه، در بغضی فرو خورده، که دیگر حتا صدای هق هقی نیز از آن بر نمی آید، تنها تصویرگر چهره های عاشق ترین زندگان آن سال های آتش خون باشیم. آنهم تصویری از پس سال های جدانی، از پس غبار گذشت زمان و در پستوی لایه های مه آلود حافظه مان باشیم. اگر، کشته شدگان آن سال، عاشق ترین زندگان آن دیار بودند، بدون شک، مسعود، یکی از عاشق ترین زندگان بازمانده از آن تابستان خونین بود.

در آن تابستان، بر مرگ نابکار انبوه عاشق ترین کشته گان آن دیار گریستیم. و اینک، در زمهریر زمستان، با فروکش کردن یکی از شعله های بلند بازمانده از آن تابستان، در پیچ پیچ لحظه های بی قراری خود، به نجوا نشسته ایم. تا آن زمان، که نوبت به ما رسد و رفیقی دیگر، روایت گر خموش لحظه های بی قراری روز و ماه و سال های ماندگاری ما باشد.

۲۷ دیماه ۸۸ - احمد موسوی

فردی ممنوع اعلام شد. نرمش جمعی هم، از طرف مسئولان جدید زندان، به پذیرش یک تواب، به عنوان مسئول و پیش فراول نرمش مشروط گردید. بند به صورت یک کل به هم پیوسته، از پذیرش این خواسته میثم- رئیس تازه زندان- سر باز زد.

زمان نرمش، صبح ها، پیش از ساعت بیدارباش معین شده بود. با امتناع پیکارچه بند، از بند ۵۰۰ نفره، هر صبح، حداکثر تا ده نفر که خود نیر تواب بودند، نرمش صبحگاهی را با پذیرش مسئولیت یک تواب آغاز کردند.

مقاومت بند در اعتراض به پذیرش یک تواب به عنوان مسئول ورزش، شش ماه طول کشید. مسئولان زندان، در نهایت تسلیم مقاومت پیکارچه بند شدند و از زندانیان بند خواستند تا از میان خود، یک نفر را به عنوان مسئول ورزش، انتخاب کنند.

رفیق مسعود طاعتی، که از زندانیان شاخص بند و مورد تایید همه بود، از طرف جمع زندانیان، به عنوان مسئول ورزش انتخاب شد.

به دنبال این انتخاب، در یکی از نخستین روزهای فروردین ماه ۶۴، اولین روز ورزش، آغاز گردید. از شامگاه روز قبل، شور و شوقی در خور تحسین، کل بند را فرا گرفت. زندانیان بند، با حضور در نرمش صبح روز بعد، خود را برای شرکت در نخستین پیروزی سیاسی بند، آماده می کردند.

چه صبح شکوه مندی بود. غرور و شادی، در جمع زندانیان بند موج می زد. زندانیان، در دو صف موازی، در کنار هم قرار گرفتند. مسعود طاعتی، با قامت بلند و تنومندش، در پیش فراول صف دوننگان قرار گرفت. هنگام دویدن، در هواخوری بزرگ بند، اول و انتهای دو صف موازی به هم رسیده بودند. تنها، دیدن قامت بلند مسعود، از میان مجموعه دوننگان، به نظم ورزش قوام می داد.

نرمش که شروع شد، شکوه مندی آن روز سرفراز، بیش از پیش، شکوه خود را آشکار کرد. حیاط بزرگ بند، به یکباره، یک باغ سروستان شد. باغی پر از سروهای انسانی، که در همراهی با نسیم حرکت های نرمش مسعود، وزین آغازید.

مسعود طاعتی نیز، از میان ما رفت

۴- مسعود طاعتی، بلند سرو باغ سروستان بند یک واحد یک فزل حصار، از میان ما رفت. در طی سه دهه از حاکمیت جمهوری اسلامی، آنقدر رفیق و یار، در آن دیار غریب از دست داده ایم که دیگر، گریستن نیز از ما دریغ شده است. تو

ریزی و کشتار و سرکوب بیشتر مردم، با این جنبش تعیین تکلیف نماید و خود را نجات دهد. این، خواست واقعی جریان مسلط حکومتی ست. اما همانطور که دیدیم، این راه نجات رژیم در درون جناح مسلط حکومتی با مخالفت های شدیدی در لحظه حاضر روبروست و رژیم نمی

بگیرد و یا با این استعفا اساساً موافقت بشود و یا نشود، مطلقاً فاقد اهمیت است. مساله مهم آن شرایط و وضعیتی ست که حسینیان در آن شرایط، بیش از هر زمانی، احساس دلشکستگی و سرخوردگی می کند و خود را از همیشه "ناتوان تر" و موجودی "شکست خورده" می بیند. روح الله حسینیان در استعفا نامه خود، از این که به بهانه تخلف چند نفر، تمام نیروهای بسیج و حزب الله زیر ضرب قرار می گیرند و مورد تحقیر و ظلم دادگاه ها نظامی واقع می شوند، از این که فرماندهان مورد اذیت و توهین قرار می گیرند و تمام بنده نیز تحت تعقیب قرار می گیرند، سخت انتقاد می کند. وی همچنین از این که رئیس مجلس و دیگر سران اصول گرا، با اصلاح طلبان مماشات می کنند و به وی و دوستانش توجه و التفاتی ندارند و تلاش هایشان، به شیوه "پارلماناریستی" خنثا می شود، سخت شکوه و گلایه می کند!

روشن است که مساله سرخوردگی به شخص حسینیان خلاصه نمی شود. وی در استعفا نامه خودش از سرخوردگی صدها تن چون خودش یاد می کند. امثال حسینیان که در لحظه کنونی نیر خواهان خون ریزی بیشتر و قتل عام مردم اند، در همه سطوح نیروها و افراد وابسته به رژیم، از دولت و دستگاه های امنیتی و نظامی رژیم گرفته تا مجالس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان و نیز در میان آیت الله ها و آخوندهای پرنفوذ و گردن کلفت نیز وجود دارند، اما فعلاً و فقط در لحظه حاضر تیغ شان نمی برد و ایضاً برای حفظ تمام نظام مجبورند کمی دندان روی جگر بگذارند. در همین رابطه است که جنتی، یزدی خاتمی و امام جمعه مشهد که هر روز برای تعیین تکلیف قطعی با رقیبان، گلو پاره می کردند که باید گلوئی معترضین را جوید و برید و همه مردم را از دم تیغ گذراند، و پیوسته حزب الله، بسیج، انصار و مواج بگیران ریز و درشت حکومتی را به ریختن خون جوانان تشجیع و ترغیب می کردند، موقتاً اندکی از جلوی صحنه ناپدید می شوند و حمله به روحانیون و آیت الله های رقیب جناح حاکم و تخریب و آتش زدن دفاتر آن ها نیز عجالتاً متوقف می گردد. سرلشکر پاسدار رحیم صفوی جلاد، مشاور عالی خامنه ای نیز جوانان حزب اللهی را از "تندروی" برحذر می دارد و از "آرامش و وحدت و انسجام" سخن می گوید. هم او، با بیان این که "رهبری جلوی خیلی از تندروی های زیاد از حد که قرار بود در این مدت رخ دهد را گرفتند" تصویر نسبتاً روشنی از کشاکش ها و اختلافات میان جناح ها و گروه بندی های اصول گرایان را نیز بدست می دهد.

کلام آخر این که، رژیم جمهوری اسلامی، از جنبش توده ای و رشد و اعتلا این جنبش عمیقاً به وحشت افتاده است و می خواهد از طریق تعیین تکلیف با کسانی که به نحوی از انحاء به این جنبش منتسب شده اند و از طریق خون

تواند این سیاست را عملی سازد. چنین است که سیاست رژیم با بن بست روبرو می شود و بن بست سیاسی در این مورد خاص نیز منجر به ریزش بسیاری از نیروهای رژیم می شود که نمونه آن را در ریزش نیروهای بسیجی و استعفا امثال حسینیان می توان دید.

انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی (۲)

محسوب می‌گردد. با پیروزی طبقه جدید، کلیت ساختار اقتصادی - اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دگرگون می‌شود. یک شکل‌بندی اقتصادی - اجتماعی جدید تاریخی بر پهنه تاریخ ظاهر می‌گردد و زندگی اجتماعی و تاریخی انسان‌ها به درجه عالی‌تری ارتقا می‌یابد.

از آن‌چه گفته شد، روشن است که ریشه و اساس تمام تحول تاریخی بشریت در مناسبات اقتصادی قرار دارد، اما از وقتی که جامعه طبقاتی پدید آمده است، ستیز و درگیری نیروهای فعال و زنده، مبارزه طبقات است که سرنوشت تمام تحولات را رقم زده است. نبردهای طبقاتی درون جامعه برده‌داری، نبردهای طبقاتی عصر فئودالیسم و برجسته‌ترین آن، نبرد دهقانان و بورژوازی با اشرافیت فئودال که در عالی‌ترین مرحله خود به انقلابات سده‌های ۱۷ و ۱۸ انجامید، و بالاخره تاریخ دو قرن گذشته که در آن بزرگ‌ترین نبردهای طبقاتی تمام دوران تاریخ بشریت، میان پرولتاریا و بورژوازی، رخ داده است، تمام این تاریخ سراسر مبارزه طبقاتی را نشان می‌دهد. اما به رغم این که مقیاس زمانی تحولات تاریخ، چیزی متفاوت از مقیاسی است که ما به عنوان انسان‌های زنده با آن سر و کار داریم، این واقعیتی است که امروزه بشریت با یک تأخیر در تحول تاریخی خود رو به رو شده است. این که تضادهای درون شیوه تولید سرمایه‌داری به نقطه انفجار رسیده است. این که شیوه تولید سرمایه‌داری راه حل گذار به شیوه عالی‌تر تولید و زندگی اجتماعی را به کمال ارائه داده است و طبقه سرمایه‌دار، به یک طبقه زائد تاریخ تبدیل شده است، واقعیتی اثبات شده، لااقل از نیمه دوم سده نوزدهم است. و بالاخره این واقعیت که طبقه کارگر در همان نیمه اول سده نوزدهم به آن درجه از آگاهی طبقاتی دست یافت که به جنبش‌های سیاسی مستقل خود شکل داد، همگی به خوبی نشان‌دهنده این تأخیرند. علت چیست؟

تأخیر تاریخی طبقه کارگر برای انجام رسالت تاریخی‌اش از چه روست؟ در این نکته کم‌ترین بحثی نیست که نظام سرمایه‌داری هرگز نمی‌تواند از چنگال تضادهایی که احاطه‌اش کرده‌اند فرار کند. چرا که این تضادها، نه ساخته و پرداخته ذهن و فکر انسان‌ها هستند و نه راهی برای غلبه بر آن‌ها در چارچوب نظم موجود وجود دارد. سقوط ناگزیر شیوه تولید سرمایه‌داری، نتیجه همین تضادهایی است که خود راه حل مسئله را برای گذار به شکلی عالی‌تر را نیز به دست داده‌اند. لذا هر تأخیری هم که رخ دهد، سرانجام، ضرورت راه خود را می‌گشاید و بر موانعی که سد راهش شده‌اند غلبه می‌کند. هیچ نیرویی هم جز طبقه کارگر قادر نخواهد بود به عنوان مجری آگاه این ضرورت، حکم تاریخ را به مرحله اجرا بگذارد. اما هیچ یک از این واقعیات، پاسخ این سؤال نیست که این تأخیر از چه روست؟ چرا آگاهی طبقاتی پرولتاریا، در قیاس با لااقل یک صد سال پیش زوال یافته است. چرا اکنون از آن نبردهای عظیمی که نمونه‌های فراوانی از آن را یکصد سال پیش می‌شد دید، خبری نیست؟ چرا طبقه کارگر احزاب سیاسی خود را ندارد؟

اگر به جامعه ایران در همین لحظه نظر افکنیم، با یک بحران سیاسی جدی رو به رو هستیم که نشان‌دهنده نیازهای عینی جامعه به یک دگرگونی عمیق است. زیر فشار مقتضیات این نیاز، گروه‌هایی از مردم به مبارزه‌ای علنی و رو در رو با نظم حاکم برخاسته‌اند. اما طبقه کارگر که نقش تعیین‌کننده و قطعی، برای پاسخ‌گویی به نیازهای این تحول را دارد، هنوز به عنوان یک طبقه مستقل وارد جنبش سیاسی فعلاً موجود نشده است. در این نکته که بالاخره چنان‌چه این بحران عمیق‌تر شود و جنبش به مراحل عالی‌تری ارتقا یابد، طبقه کارگر نیز به این جنبش خواهد پیوست، تردیدی نیست، همان‌گونه که در جریان انقلابی که به سرنگونی رژیم شاه انجامید، شاهد آن بوده‌ایم. اما عجالتاً اگر حضور طبقه کارگر به عنوان یک نیروی مستقل با اهداف و مطالبات خود به درازا بکشد، همین جنبش فعلاً موجود نیز در نطفه با شکست روبرو می‌گردد، چون بدون حضور طبقه کارگر مطلقاً نمی‌توان انتظار تغییری جدی در اوضاع را داشت. آنچه که ممکن است در بهترین حالت بدون حضور مستقل طبقه کارگر رخ دهد، فقط اصلاحات اندک و ناچیز در نظام سیاسی و حقوقی خواهد بود و نه چیزی فراتر از آن. علت آن هم پوشیده نیست. هیچ طبقه و قشری را در جامعه ایران نمی‌توان یافت، که با فشارهای سنگین و خردکننده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رو به رو باشد که طبقه کارگر با آن رو به روست. هیچ طبقه و قشری را هم به جز طبقه

کارگر نمی‌توان یافت که نفع‌اش در دگرگونی ریشه‌ای نظم حاکم باشد و هیچ طبقه و قشری را به جز طبقه کارگر نمی‌توان یافت که توان و رسالت تغییر اوضاع را داشته باشد. معهذاً آن‌چه که به عنوان مانع عمل کرده است، به چیز دیگری جز سطح نازل تشکل و آگاهی نمی‌توان نسبت داد. همین طبقه حدوداً نزدیک به یک قرن پیش، سندیکا‌های رزمنده داشت. حزب طبقاتی خود را تشکیل داده بود، به استقرار شوراها مبادرت ورزید و مدعی کسب قدرت سیاسی بود. اما یک صد سال بعد، از جهت تشکل و آگاهی طبقاتی در سطحی بسیار نازل‌تر قرار دارد. با اندکی تفاوت، نظیر آن‌چه که در دیگر کشورهای جهان هست. دلیل این مسئله که در ارتباط با ایران دنبال می‌شود، تقریباً همه بالاتفاق بر این نظراند که دیکتاتوری عریان و بی حقوقی سیاسی، عمده‌ترین دلیل این مسئله است. روشن است که دیکتاتوری رضاخان، محمدرضا شاهی و از همه هولناک‌تر برای طبقه کارگر ایران، دیکتاتوری عریان طبقه حاکم در جمهوری اسلامی است که تنها با وحشیانه‌ترین شکل دیکتاتوری طبقاتی سرمایه‌داری از نمونه فاشیسم قابل مقایسه است. اما تجارب جنبش کارگری برخی کشورها، مثلاً در آلمان دوران بیسمارک و روسیه تزاری، نشان داد که استبداد حاکم، نه فقط نتوانست مانع از تشکل و آگاهی کارگران گردد، بلکه این آگاهی و تشکل همراه با روحیه رزمندگی، بلاوقته رشد کرد. علت این توفیق هم چیزی نبود، جز این که طبقه کارگر، حزب طبقاتی خود را تشکیل داده بود و این حزب که بخش پیشرو و آگاه طبقه بود، نتوانست با تحلیل درست اوضاع، اتخاذ تاکتیک‌های صحیح و شکل‌های نوین و پیچیده سازماندهی و استفاده از وسایل و ابزارهای متعدد، سرکوب و اختناق طبقه حاکم را بی‌اثر سازد. در این جا عامل ذهنی، عنصر آگاه، مانع دیکتاتوری عریان را از سر راه برمی‌دارد. پس نمی‌توان گفت در هر کجا که دیکتاتوری عریان، سرکوب و وحشیانه و بی حقوقی سیاسی حاکم است، طبقه کارگر سرنوشتی جز سطح نازلی از آگاهی و تشکل و شکست نخواهد داشت. علل دیگری هم عنوان می‌کنند. "رفرمیسم چپ و راست". حزب توده، با رفرمیسم‌اش مانعی بود که در یک دوره نگذاشت طبقه کارگر به یک طبقه خودآگاه با حزب طبقاتی خود تبدیل شود. در هر حال این دوره گذشت. دلیل دیگر چیست؟ می‌گویند: بعد هم در یک دوره محدودتر، مبارزات چریکی مانع بود. اما این دوره نیز به پایان رسید. با قلع و قمع کمونیست‌ها در نیمه اول دهه ۶۰، اکنون دیگر بیست سال فرصت بود که طبقه کارگر به یک طبقه خودآگاه تبدیل شود. بر کسی پوشیده نیست که هر اتفاقی که در این صد سال رخ داده است، طبقه کارگر به مبارزه خودش ادامه داده و این مبارزه هیچ گاه قطع نشده است. معهذاً از درون این مبارزه هنوز یک طبقه متشکل آگاه به منافع طبقاتی خود پدید نیامده است. چه علت دیگری را باید یافت؟ حالا گرایشی هم ظهور کرده است که ادعا می‌کند، اگر طبقه کارگر ایران نتوانسته خود را متشکل و آگاه سازد و هم اکنون این آگاهی و تشکل در سطح نازلی قرار دارد، مسبب‌اش لنین و بلشویک‌های روس اند که با حزب انقلابیون‌شان وظیفه‌ای جز این نداشتند که کارگران را بی سازمان کنند. پس در این جا نیز عامل ذهنی دیگری مانع از کار درآمده است. اما در قبال این ادعاها این سوال مطرح می‌شود: با این حساب تکلیف طبقه کارگر انگلیس که خوشبختانه در طول این دو قرن با دیکتاتوری عریان طبقه حاکم روبرو نبوده، هیچ گاه نه فقط لنینیسم، بلکه مارکسیسم کم‌ترین تأثیر و نفوذی بر آن نداشت و جنبش سیاسی مستقل آن در دهه ۳۰ قرن نوزدهم شکل گرفت، چرا به یک طبقه خودآگاه تبدیل نشد؟ لابد سندیکالیسم و رفرمیسم بورژوازی مانع شدند. ایضاً طبقه کارگر آمریکا، تکلیف کارگران آلمان هم که روشن است. برنشتینیسم و کائوتسکیسم ریشه‌دار. پس می‌بینیم که "آگاهی طبقاتی کارگران" که به قول این مدعیان "جریان روزمره مبارزه طبقاتی‌اش علیه کل این وضعیت است" عجالتاً صحنه تأسف‌باری را پدید آورده است.

در هر حال آن‌چه که تاکنون از این بحث دستگیرمان شده است، این است که عامل ذهنی در همه جا چنان نقش حیاتی بازی کرده است که طبقه کارگر نتواند قدرت سیاسی را به دست آورد و انقلاب اجتماعی را به مرحله اجرا درآورد و به رسالت بزرگ‌اش عمل نماید. حالا یا از طریق دیکتاتوری‌های فاشیستی و به غایت سرکوب‌گرانه یا از طریق نفوذ آیدئولوژی بورژوازی در جنبش طبقه کارگر. اگر در مواردی هم طبقه کارگر دستاوردی در راستای

تحقق هدف بزرگاش داشته، آن نیز مرتبط با نقش آگاهی و عامل ذهنی بوده است. لاقلاً از دیدگاه سازمان ما مثلاً کمون پاریس، و انقلاب سوسیالیستی در روسیه. از همین نقطه است که باید به یکی از مجادله‌برانگیزترین مباحث در جنبش کارگری و کمونیستی بر سر جنبش خود به خودی طبقه کارگر و جنبش آگاهانه این طبقه، نقش تعیین‌کننده حزب و آگاهی طبقاتی در مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه‌دار و نظام سرمایه‌داری بپردازیم.

جنبش خودانگیخته و آگاهانه طبقه کارگر

طبقه کارگر از لحظه‌ای که پا به عرصه حیات گذاشت، مبارزه‌اش علیه بورژوازی آغاز گردید. روند رشد و تکامل این طبقه و مبارزات آن، به اختصار در مانیفست، اثر مارکس و انگلس تشریح شده است. این مبارزه از مراحل مختلف می‌گذرد. کارگران پس از آن که مراحل مقدماتی مبارزه را در دوران تولید مانوفاکتور طی می‌کنند، با انقلاب صنعتی که تعداد زیادی کارگر به شکلی پایدار و مادام‌العمر مشغول به کار می‌شوند، وارد مرحله نوینی از مبارزه می‌شوند. تمرکز و تجمع کارگران، احساسات و منافع مشترکی میان آن‌ها پدید می‌آورد. کارگران پی می‌برند که سرنوشت‌شان یکی‌ست و دشمن‌شان واحد است. این احساس منافع مشترک، همبستگی و اتحاد را در میان کارگران افزایش می‌دهد. آن‌ها به اشکال مختلفی از مبارزه روی می‌آورند. اتحادهای ناپایدار، شکلی پایدار به خود می‌گیرند. مبارزه جمعی برای فروش مناسب‌تر نیروی کار، افزایش دستمزد، ساعات کار کم‌تر، بهبود شرایط کار و زندگی و در یک کلام مبارزات اقتصادی به تشکیل سندیکاها می‌انجامد. اعتصابات، به شکل اصلی و بالنسبه با ثبات مبارزه کارگران تبدیل می‌گردد. تا این مرحله، آن چه که هست، مبارزه‌ای عمدتاً اقتصادی، جنبشی خودانگیخته با یک شکل آگاهی طبقاتی جنبینی و تکامل نیافته است.

مارکس در مورد این دوران از حیات و مبارزه طبقه کارگر می‌نویسد:

"شرایط اقتصادی، ابتدا توده مردم یک کشور را به کارگر تبدیل کرد. تسلط سرمایه، یک وضعیت مشترک و منافع مشترک را برای این توده پدید آورده است. بدین طریق این توده هم اکنون یک طبقه مخالف سرمایه است، اما هنوز یک طبقه برای خود نیست." (۲) این بدان معناست که مادام مبارزه کارگران به تحقق مطالباتی محدود است که هنوز از دایره مناسبات سرمایه‌داری فراتر نرفته است، گر چه کارگران علیه سرمایه‌داران مبارزه می‌کنند، این صرفاً یک مخالفت غریزی، خود به خودی و ناآگاهانه است. آن چه که وجود دارد نشانه‌ای از بیداری دشمنی کارگر و سرمایه‌دار است. هنوز نه می‌توان از یک مبارزه طبقاتی آگاهانه سخن گفت و نه جنبشی هدفمند. اما هنگامی که این مبارزه محدود به دایره مناسبات موجود، به همراه آگاهی نطفه‌ای و تکامل نیافته به مرحله‌ای از رشد و تکامل ارتقا می‌یابد، که طبقه کارگر به یک جنبش سیاسی شکل می‌دهد که هدف خود را دیگر به دایره مناسبات موجود محدود نمی‌کند، بلکه کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، هدف بلا واسطه، قرار می‌گیرد، در این جاست که طبقه کارگر به منافع خود به مثابه یک طبقه آگاهی یافته و خود را در یک حزب سیاسی با اهداف و منافع جدا و مستقل از تمام احزاب طبقات دارا و مالک متشکل ساخته است. لذا مارکس در ادامه جمله‌ای که هم اکنون نقل شد، می‌افزاید: "در مبارزه‌ای که ما فقط به چند مرحله آن اشاره کردیم، این توده متحد می‌گردد و خود را به صورت یک طبقه برای خود سازمان می‌دهد. منافی که از آن دفاع می‌کند، منافع طبقاتی می‌شود. البته مبارزه طبقه‌ای، علیه طبقه دیگر، یک مبارزه سیاسی است." یا آن گونه که در مانیفست آمده است: "تشکل پرولتاریا به شکل یک طبقه و سرانجام به صورت یک حزب سیاسی". آن چه که در این جا به عنوان وجه تمایز طبقه برای خود از طبقه در خود، جنبش آگاهانه طبقه کارگر از جنبش خودانگیخته، بر آن تأکید شده است، جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر است که تبلور روشن آن وجود حزب سیاسی پرولتاریاست. از همین روست که مارکس از "انجمن چارنیست" به رغم تمام ابهاماتی که در مواضع‌اش وجود داشت، با توجه به سطح رشد و بلوغ طبقه کارگر در نیمه اول قرن نوزدهم، به عنوان "حزب کارگران سازمان یافته انگلیس" نام می‌برد و ایضاً از سازمان بلانکیست جمهوری خواهان سرخ در فرانسه به رغم تاکتیک‌های توطئه‌گرانه‌اش، با توجه به مرحله ابتدایی رشد و بلوغ سیاسی جنبش کارگری، از آنجائی که با کارگران مرتبط بود و هدف خود را برپایی انقلاب اجتماعی قرار داده بود، به عنوان "حزب پرولتاریا" نام می‌برد. مبارزه مارکس و جریان مارکسیست در درون انجمن بین‌المللی کارگران علیه تمام گرایش‌های سندیکالیستی،

فرقه‌های متعدد آنارشیست و نیمه آنارشیست که به نحوی ضرورت عمل سیاسی، جنبش سیاسی مستقل پرولتاریا و در محور آن حزب سیاسی طبقه کارگر را انکار می‌کردند، نشانه اهمیت مسئله، در تبدیل پرولتاریا از طبقه‌ای در خود به طبقه‌ای برای خود و جنبش آگاهانه پرولتاریا به صورت یک حزب سیاسی برای پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف بزرگ آن‌الغای طبقات است. این در واقع همان حلقه مفقوده‌ای است که نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان نبود آن، به اسارت ایدئولوژیک و سیاسی طبقه کارگر انجامیده و مانع از آن شده است که این طبقه بتواند با برپایی انقلاب اجتماعی به وظیفه و رسالت خود عمل کند. مادام که طبقه کارگر در هر کشوری نتواند حزب سیاسی مستقل خود را ایجاد کند، تأخیر تاریخی که پیش از این به آن اشاره شد، به جای خود باقی خواهد ماند. لذا اختناق سیاسی و سرکوبگری‌های وحشیانه بورژوازی در کشورهایی نظیر ایران برای جلوگیری از مشکل شدن و آگاه شدن کارگران به منافع طبقاتی خود و تمام تلاش بورژوازی و عوامل آن برای اشاعه رفرمیسم در اشکال مختلف آن، همه و همه در این جهت متمرکز است که طبقه کارگری نتواند حزبی را بنا کند که هدف خود را سرنگونی بورژوازی از طریق انقلاب اجتماعی، کسب قدرت سیاسی، دیکتاتوری پرولتاریا، برانداختن استثمار و کار مزدبگیری، الغای طبقات و استقرار جامعه‌ای کمونیستی قرار دهد. کافی نیست که کسی فقط به انقلاب اجتماعی باور داشته باشد. نقطه تعیین‌کننده، باور به ضرورت حزب انقلابی طبقه کارگر برای این انقلاب اجتماعی‌ست. وقتی که انشعاب بزرگ درون آنترناسیونال اول رخ داد. مسئله این نبود که جریان آنارشیستی باکونین انقلاب اجتماعی را انکار می‌کرد. اگر اختلافات تشکیلاتی را کنار بگذاریم، اساس اختلاف بر سر عمل سیاسی و حزب سیاسی پرولتاریا بود. از آن جایی که آنارشیسم با واقعیت‌های جنبش کارگری انطباق نداشت، به عنوان یک جریان از بین رفت، اما بار دیگر خود را در برخی کشورها به شکل آنارکو - سندیکالیسم بازتولید کرد. این نیز تدریجاً به عنوان یک جریان معین در درون جنبش طبقه کارگر از میان رفت، اما این دیدگاه همواره به صورت یک گرایش حاشیه‌ای، خود را بازتولید کرده است. تا جایی که سال‌ها پیش حتا گرایشی از درون جنبش کمونیستی پدیدار شد، که گر چه خود را مارکسیست می‌نامید، اما درست آن چیزی را نفی کرد که مارکس و مارکسیسم مسئله‌ای حیاتی برای برپایی هر انقلاب اجتماعی می‌داند، یعنی ضرورت حزب. این همان گرایشی‌ست که نمایندگان شناخته شده آن پانه کوک و پل ماتیک بودند و گرایش خود را کمونیسم شورایی نامیدند. به باور آن‌ها، حزب طبقاتی کارگران نه فقط ضروری نیست، بلکه اصلاً مضر و زیان‌بار است. به باور آنها، حزب دلیل عمده ناتوانی طبقه کارگر است. باید از تشکیل حزب اجتناب کرد. آن چه که برای توده‌ها و نیازهای آنان خطرناک است، دقیقاً همان آگاهی است که در احزاب وجود دارد. یک حزب، سازمانی‌ست که هدف‌اش کنترل طبقه کارگر است. عقیده به حزب، نیرومندترین مانع ظرفیت طبقه کارگر به عمل است. کارگران باید خودشان بدون حزب، فکر کنند، تصمیم بگیرند و عمل کنند. باید از طریق تشکل‌های شورایی ضد سرمایه‌داری در کارخانه و کارگاه، گروهبندی‌های خود را ایجاد نمایند و غیره. این که دیدگاه اینان ربطی به مارکس و دیدگاه وی در مورد ضرورت حزب سیاسی پرولتاری برای برپایی انقلاب اجتماعی ندارد، پوشیده نیست. اما ببینیم پس از گذشت ده‌ها سال از طرح این دیدگاه، در عمل چه پیش آمد. حالا مستثنا از این که خود این گرایش لاقلاً در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری نتوانست در حد چند محفل قابل ذکر موجودیت یابد، ده‌ها سال گذشت و پرولتاریا در تشکل‌های شورایی متشکل نشد. علت آن هم روشن است. شورا پدیده‌ای نیست که هر کس بتواند هر گاه اراده کرد، آن را ایجاد نماید. شورا پدیده‌ای نیست که حتا گروهی از کارگران پیشروتر و آگامتر بتوانند به میل و اراده خود، مستثنا از شرایط عینی، آن را ایجاد نمایند. اشکال تشکل طبقه کارگر همواره منطبق است با اشکال مبارزه این طبقه. اشکال این مبارزه نیز خود محدود و مشروط به شرایط سیاسی یک دوران معین در یک کشور است. شورا آفریده طبقه کارگر برای اعمال حاکمیت سیاسی این طبقه است. لذا نمی‌تواند در دوره‌های رکود سیاسی که مبارزات طبقه کارگر از دایره نظم موجود فراتر نمی‌رود، پدید آید. بی دلیل نیست که شوراها برای نخستین بار در جریان انقلاب ۷ - ۱۹۰۵ روسیه توسط پرولتاریای روسیه، برای اعمال حاکمیت آفریده شدند. این شوراها در اوج مبارزه سیاسی پرولتاریا، هنگامی که اعتصابات عمومی سیاسی سراسر روسیه را فرا گرفت، در دوره قیام‌های پرولتاری، خلاصه کلام در یک موقعیت انقلابی پدیدار شدند. وقتی هم که انقلاب به شکست انجامید، برچیده شدند. این شوراها بار دیگر از نو در جریان انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه پدید

بورژوازی و این سیاست احزاب سوسیال - رفرمیست ایستاد، آن‌ها را افشا کرد. از خواست و منافع توده‌های کارگر دفاع نمود و خواستار انتقال تمام قدرت به شوراها گردید. در مدتی کوتاه به مدت چند ماه، شوراها کارگری از احزاب سوسیال - رفرمیست روی‌گردان شدند و سرانجام با انقلاب اکبر تمام قدرت در دست شوراها قرار گرفت و حکومت کارگری برپا گردید. در این جا نقش یک حزب انقلابی طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر آشکار گردید. اما نمونه آلمان. در آلمان نیز کارگران در سال ۱۹۱۸ در جریان انقلاب شوراها اعمال حاکمیت خود را برپا کردند. در این جا برخلاف روسیه، هنوز یک حزب انقلابی پرولتری که بتواند در مقابل بورژوازی بایستد و شوراها را از چنگال عوامل بورژوازی نجات دهد، وجود نداشت و تازه مرحله شکل‌گیری‌اش را از سر می‌گذراند. بورژوازی از همین فرصت استفاده کرد و از طریق احزاب سوسیال - رفرمیست برنشتینست و کائوتسکیست، با سرعت شوراها را خفه و نابود کرد. این تجارب به خوبی نشان می‌دهند که حتی وقتی طبقه کارگر شوراها را برپا می‌دارد، حکومت شورایی را پدید می‌آورد، چقدر وجود حزب انقلابی پرولتاریا برای حفظ قدرت سیاسی کارگران، ضروریست.

شوراها هرگز نمی‌توانند جای حزب طبقاتی کارگران را بگیرند و حزب هرگز نمی‌تواند جای شوراها را بگیرد، گر چه هر دو، سازمان‌های سیاسی طبقه کارگراند. در شوراها، کل طبقه کارگر با تمام سطوح آگاهی و گرایشات فکری و نظری حضور دارند. ممکن است بخش بزرگی از این کارگران زیر نفوذ احزاب بورژوایی سوسیال - رفرمیست و یا دیگر احزاب بورژوائی باشند و پیش از آن که پرولتاریا بتواند با در هم شکستن و جاروب کردن تمام ماشین دولت بورژوایی، شوراها را تحکیم و تثبیت نماید، به ابزاری در دست بورژوازی تبدیل شوند. در یک حکومت شورایی کل طبقه حکومت می‌کند. حزب اما به کلی متفاوت است. حزب طبقاتی کارگران متشکل از پیشروترین و آگاه‌ترین بخش طبقه است. حزب کارگران کمونیست است. این حزب، آگاهی و تسلط کاملی بر هدف جنبش پرولتری دارد. وظیفه‌اش سازماندهی و رهبری آگاهانه مبارزه طبقاتی تا پیروزی نهایی است. با این همه نمی‌تواند حکومت کند، نمی‌تواند جای شوراها را بگیرد، چرا که انجام وظایف انقلاب اجتماعی که بر عهده کل طبقه می‌باشد، از عهده هیچ حزبی، حتی پرجمعیت‌ترین حزب طبقاتی کارگران بر نمی‌آید. انجام وظایف انقلاب اجتماعی در تمام سطوح سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فقط توسط طبقه کارگر در تمامیت آن ممکن است. جای بحث بر سر علت آن در این نوشته نیست، چون خودش بحث بسیار مفصلیست. گذرا تنها به این نکته اشاره کنیم که بر خلاف جامعه بورژوائی، طبقه کارگر فقط می‌تواند مستقیماً حکومت کند و مستقیماً تمام وظائف اقتصادی و اجتماعی را انجام دهد. در این جا صرفاً تأکیدی بر این مسئله بود که نه حزب می‌تواند جای شوراها را بگیرد و نه شوراها جای حزب را. کسی که ادعا کند، شورا و حزب یکی هستند و یا شوراها می‌توانند وظایف حزب را بر عهده داشته باشند، خواه آگاه باشد یا نباشد، یک سیاست بورژوایی را در جنبش کارگری تبلیغ می‌کند. کسی که حزب سیاسی پرولتاریا را نفی می‌کند و تشکل موسوم به شورایی را به جای آن قرار می‌دهد، مارکسیسم را نفی می‌کند. اکنون تا همین جا نیز روشن شده است که مسئله مخالفین لنین و حزب لنینی، صرفاً مخالفت با لنین نیست، اساس نظر این گرایش، مخالفت با مارکس و نفی نظرات مارکس است. پیش از این دیدیم که چگونه با این ادعای ظاهراً انساندوستانه و "رادیکال" که کار هر زن خانه‌دار نیز می‌باید کار به حساب آورده شود، یعنی کاری مولد است، در واقع مخالفت خود را با تئوری ارزش اضافی مارکس، ابراز می‌داشت. اکنون آشکار گردید که مخالف همان حزبی نیز هست که مارکس آن همه برای آن مبارزه کرد و بالاخره آن را به عنوان بندی جداگانه در آیین‌نامه انترناسیونال اول قرار داد. از این جا روشن می‌گردد که آن چه این گرایش بر آن نام مارکسیسم نهاده، جز پرچمی دروغین برای حمل کالایی قلابی، معجونی از رفرمیسم سوسیال دمکراسی و آنارکوسندیکالیسم نیست.

(ادامه دارد)

زیرنویس‌ها:

- ۱ - نامه مارکس به انگلس؛ ۱۸ - ۱۷ دسامبر ۱۸۷۹
- ۲ - فقر فلسفه؛ مارکس

آمدند. در آلمان هم شوراها در یک موقعیت انقلابی، در جریان انقلاب آلمان شکل گرفتند. بنا بر این روشن است که شوراها محصول خلاقیت و آفرینش طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی و اعمال حاکمیت این طبقه، در بالاترین مراحل مبارزه طبقاتی پرولتاریا، در دوران اعتلای انقلابی، دوران دگرگونی‌های عظیم اجتماعی و سیاسی، یا به گفته مارکس، دوره‌هایی هستند که تاریخ سرعت می‌گیرد و «پیشرفت‌هایی که پیش از این در نیم قرن انجام می‌گرفت، در طول هفته‌ها صورت می‌گیرد.» پس روشن است که چرا در غیاب یک دوران انقلابی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، شکل‌گیری شوراها اساساً محال بود.

شوراها از بطن عالی‌ترین اشکال مبارزه طبقاتی پرولتاریا پدید می‌آیند. حتی شوراها کنترل کارگری در کارخانه‌ها نیز در برخی کشورها نظیر ایتالیا و انگلیس فقط می‌توانست در دوران اعتلای انقلابی، گیریم اعتلای محدودتر، شکل بگیرند و به حیات خود ادامه دهند. در دوره‌های رکود سیاسی، دوران به اصطلاح مسالمت و آرامش، هرگز نمی‌تواند شوراها اعمال حاکمیت سیاسی طبقه کارگر و حتی شوراها کارخانه‌های کنترل کارگری، در مقیاس یک کشور پدید آید. در دوران رکود سیاسی، البته می‌تواند چیزی به اسم شورا هم وجود داشته باشد، اما در بهترین حالت آن، شوراها سازش کارگران و کارفرمایان در برخی کشورهای اروپایی، شوراها شهرداری‌ها و در بدترین حالت آن، شوراها اسلامی کار و شوراها اسلامی شهر و روستا خواهد بود.

همچنین ممکن است یک تشکل صنفی واقعاً مستقل کارگری که وظایف‌اش از محدوده یک سندیکای معمولی و یا حتی از نمونه سندیکاهای گرایش آنارکوسندیکالیستی، فراتر نمی‌رود، ایجاد نمود و بر آن نام شورا نهاد، اما این تغییر نام، چیزی را تغییر نمی‌دهد. آنچه که هست، سندیکاست که بر آن نام شورا گذارده شده است. شوراها در اساس، ارگان اعمال حاکمیت سیاسی پرولتاریا و ابزار اجرا و به فرجام رساندن انقلاب اجتماعی‌اند.

در این جا ممکن است این سوال پیش آید که اگر شوراها آن گونه که سازمان فدائیان (اقلیت) سال‌های طولانی مبلغ آن بوده است، ارگان‌های اعمال حاکمیت و اقتدار سیاسی طبقه کارگر و آفریده خلاقیت و ابتکار توده‌های کارگر در اوج اعتلای جنبش پرولتری در دوران‌های انقلابی، مستثنا از بود و نبود حزب طبقاتی کارگران هستند، دیگر چه نیازی به حزب است. بالاخره دوران انقلابی در هر کشوری فرا می‌رسد. مبارزه طبقه کارگر اشکالی کاملاً انقلابی به خود می‌گیرد و از درون این اشکال مبارزه انقلابی، به ویژه اعتصابات عمومی سیاسی، شوراها کارگری پدید می‌آیند، طبقه کارگر قدرت سیاسی را قبضه می‌کند و به انجام وظایف طبقاتی و تاریخی خود می‌پردازد.

پاسخ این است که حتی اگر طبقه کارگر واقعاً هم قدرت را بدین طریق به دست آورد، بدون حزب طبقاتی کارگران با شکست رو به رو خواهد شد. گر چه در جریان تشکیل حکومت کارگری کمون، سازمان‌های سوسیالیست همان دوران حضور داشتند، اما نبود یک حزب طبقاتی واقعی کارگران، یکی از دلایل شکست کمون پاریس بود. با ذکر نمونه‌های دیگر نیز، این مسئله روشن‌تر می‌شود که چرا بدون حزب انقلابی طبقه کارگر، شوراها سرنوشتی جز شکست ندارند. این واقعیتیست بر همگان روشن که بورژوازی همواره تمام امکانات داخلی و بین‌المللی خود را به کار می‌گیرد تا اجازه ندهد طبقه کارگر قدرت را به چنگ آورد. حتی وقتی که در جریان یک انقلاب از قدرت سیاسی برکنار می‌گردد، دست‌بردار نیست و تمام امکانات خود را برای بازگشت به قدرت و سرنوشتی حکومت کارگری، از جمله از طریق احزاب سوسیال- رفرمیست، توسل به جنگ داخلی و استفاده از تمام امکانات سیاسی داخلی و بین‌المللی خود، به کار می‌گیرد.

دو نمونه می‌تواند نقش حزب را در این میان به خوبی نشان دهد. در فوریه ۱۹۱۷ پرولتاریای روسیه با سرنوشتی تزارسیم، شوراها اعمال حاکمیت سیاسی خود را برپا کرد و عملاً به قدرتی واقعی تبدیل شد. اما دقیقاً در همین شرایط، اکثریت بسیار بزرگ شوراها نمایندگان کارگران، طرفدار منشویک‌ها و اس‌ا‌را بودند. بورژوازی نخست تلاش کرد تا با کمک این احزاب سوسیال - رفرمیست یک قدرت بورژوایی تیبیک در کنار قدرت پرولتری ایجاد نماید. سپس وظیفه اصلی بر عهده این احزاب قرار گرفت که تدریجاً تمام قدرت را از شوراها سلب و به قدرت بورژوایی بازگردانند. اما در روسیه یک حزب انقلابی طبقه کارگر، حزب بلشویک در مقابل

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany
آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark
دانمارک

Sepelri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland
سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland
هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada
کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

در اروپا

۰۰۹۸ ۲۱ ۸۴۶۹۳۹۲۲

در ایران- تهران

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 565 January 2010

انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی (۲)

مبارزه طبقاتی پرولتاریا، اشکال و مراحل آن

توده‌ها تاریخ را می‌سازند و از هنگامی که جامعه طبقاتی پدید آمد، "مبارزه طبقاتی نیروی محرکه بلاواسطه تاریخ بوده است." و "مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا اهرم بزرگ انقلاب اجتماعی مدرن" ۱.

پیش از این دیدیم که بر طبق نظر مارکس، انسان‌ها از همان آغاز برای حفظ وجود انسانی خود ناگزیر به تولیدند. آن‌ها ضرورتاً در جریان این تولید، همکاری می‌کنند، و وارد مناسباتی با یکدیگر می‌شوند که مستقل از اراده و آگاهی آن‌هاست. این مناسبات میان انسان‌ها در جریان تولید که به ساختار اقتصادی هر جامعه شکل می‌دهند، شکل معینی از مناسبات اجتماعی، از جمله مهم‌ترین آن، مناسبات میان طبقات، جامعه در مرحله معینی از تکامل خود را پدید می‌آورند. از دل این مناسبات اجتماعی که بر پایه مناسبات اقتصادی شکل گرفته‌اند، اشکال معینی از آگاهی اجتماعی، نهادها و مؤسسات حقوقی و سیاسی پدید می‌آیند. بدین طریق یک شکل‌بندی اقتصادی - اجتماعی با شیوه تولید مختص خود، بر

دورانی از تاریخ بشریت حاکم می‌گردد. اما تاریخ، قرار و آرام ندارد. در یک جا متوقف نمی‌شود. حرکت اش گاه تدریجی است و گاه جهش‌وار و غول‌آسا. همان تولیدی که انسان‌ها دست اندر کار آن هستند، در درون خود تضادهایی را می‌پروراند و رشد می‌دهد. نیروهای مولده‌ای که در جریان همکاری تولیدی انسان‌ها رشد کرده‌اند، با مناسبات تولیدی موجود، ساختار اقتصادی جامعه، در تضاد روز افزون قرار می‌گیرند. شیوه تولید، خود را از درون نفی می‌کند و راه حل تضاد را در بطن خود پرورش می‌دهد. این تضاد، در مناسبات اجتماعی، در سنتز طبقات با منافع متضاد، خود را نشان می‌دهد. طبقه یا طبقاتی که نفع مادی و اقتصادی‌شان در حفظ مناسبات تولیدی ست که دوران آن به پایان رسیده است، در برابر این نیاز اجتماعی و تاریخی به تحول و دگرگونی می‌ایستند و مقاومت می‌کنند. مبارزه طبقه بالنده‌ای که حامل مناسبات نوین است، اشکال عالی تری به خود می‌گیرد. این مبارزه به مبارزهای سیاسی و نظری فرامی‌رود و سرانجام به انقلاباتی می‌انجامد که همواره آخرین کلام برای حل مسئله بزرگ اجتماعی یک دوران و خاتمه نزاع طبقاتی و تاریخی دوران سپری شده،

در صفحه ۹



برنامه های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی